ترجمه ۷۲۶

رساله شرح و ترجمه چهار حدیث (۲ حدیث درباره امام زمان عج و دو حدیث درباره ظهور سلسله صفویه)؛

محمدباقر مجلسی

۷۲۶

رساله شرح و ترجمه چهار حدیث (۲ حدیث درباره امام زمان عج و دو حدیث درباره ظهور سلسله صفویه)

محمد باقر مجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد
وعترته المعصومین اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر
بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار که چون بر کافهٔ ارباب
فطنت وذکا وعامهٔ اصحاب بصیرت واعتلا ظاهر وهویداست
که ادای شکر نعمت سلسلهٔ علیهٔ صفیهٔ صفویه را تا دانکه بر
هانم وشید ارکانم که ساطین دین مبین اجداد طاهرین
ایشان صلوات الله علیهم اجمعین ببرکات تاییدات ایشان
استوار وقوانین شریعت منوره واقانین دوحهٔ ملت
مطهرهٔ نبویه بسعی جمیل ایشان پایدار است بر کافهٔ مؤمنان
محتم ودعای خلود این دولت ابد پیوند بر عامهٔ فرقهٔ ناجیه
شیعیان لازم است وچون از پرتو این سلطنت روز

افزون

افزون این ذرهٔ بیمقدار بتوفیق یافت که اخبار حضرات ائمه
اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را در ضمن بیست وپنج مجلد
از کتاب بحار الانوار جمع نمود وعموم طلبهٔ دین مبین را از کتاب
مزبور انتفاع عظیم حاصل گردید ودر اثنای جمع احادیث
دو حدیث بنظر قاصر رسید که ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام بظهور این
دولت علیه خبر داده اند وباتصال این سلطنت بهیه
بدولت قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شیعیان را
بشارت فرموده اند بخاطر فاتر رسید که ترجمهٔ این دو حدیث
شریف را با دو وارده حدیث دیگر که مشتمل بر احوال شریف
حضرت خاتم اوصیا ونقاوهٔ اذکیا وشفیع روز جزا ومخزن
اسرار سید انبیا یعنی صاحب الزمان وخلیفة الرحمن علیه وعلی
آبائه الصلوة والسلام بوده باشد بموقف عرض نواب کامیاب
فلک قباب خورشید احتجاب اعنی شهریار عادل کامل بادل
گردون بارگاه ملائک سپاه گلدستهٔ گلستان مصطفوی
نوباوهٔ بوستان مرتضوی ثمرهٔ شجرهٔ نبوت رسالت غصن

دوحهٔ امامت و ولایت خلاصهٔ احفاد سید المرسلین نقاوهٔ
اولاد ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد
امن و امان رافع لوای عدل و احسان بانی مبانی مروت
و انصاف ماحی مراسم جور و اعتساف قاسم ظهور قیاصرهٔ
دوران کاسر اعناق اکاسرهٔ زمان سلطان سلطان نشان
و خاقان گیتی ستان السلطان ابو المظفر السلطان شاه
سلیمان الصفوی الموسوی بهادر خان خلد الله ملکه و اجری
فی بحار الظفر النصرة فلکه برساند و این چهارده حدیث شاهد را
که از دریای علوم اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین
استخراج نموده ام حمایل بر دوش شاهد دولت ابد توامان
گرداند امید که اطناب این سلطنت عظمی با وتاد خیام
سعادت فرجام خاتم اوصیا پیوند یابد و صبح صادق این
دولت کبری تا طلوع خورشید عالم افروز قائم آل محمد علیه السلام
از آسیب ظلمت فتنه‌های زمان تیرگی نیابد بمحمد و آله
الطاهرین ممن قال آمین ابقی الله مهجته فان هذا دعاء

یشمل

یشمل البشر **حدیث اول** شیخ عالیمقدار محمد بن ابرهیم نعمانی که از
اعاظم محدثین است در کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد
کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمد بن علی باقر
علوم الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیه فرمودند که کَاَنّی
بِقَومٍ قَد خَرَجُوا بالمَشرِقِ یَطلُبُونَ الحَقَّ فَلا یُعطَونَهُ ثُمَّ یَطلُبُونَهُ
فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم
فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا
الی صاحبکم قتلاهم شهداء یعنی گویا می‌بینم گروهی را که از جانب
مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را
بان دعوت نمایند پس از ایشان قبول نکنند پس باز دیگر
طلب نمایند و قبول نکنند پس چون این را ببینند شمشیرهای
خود را بر دوشها گذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق
درآیند پس ایشان باین راضی نشوند تا آنکه بر ایشان پادشاه
و والی شوند و پادشاهی با ایشان بماند و نمی‌دهند مگر
بصاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه

وهر که با ایشان کشته میشود در جنگ شهید شده است
او ثواب شهیدان دارد مترجم گوید که بر صاحبان بصیرت
ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود
و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت بغیر
سلسلهٔ علیهٔ صفویه خلد الله ملکهم نبود و در این حدیث
شریف شیعیان خصوصاً انصار و اعوان این دولت
توامان را بشارتها است که بر عاقل پوشیده نیست حدیث
دوم باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین علی بن ابی طالب ع خبر میدادند از وقایعی که بعد
از آن حضرت بظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمد ع پس
حضرت سید الشهدا حسین بن علی ع فرمودند که یا امیر
المؤمنین چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان
پاک خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که خدای تعالی

زمین را

٢٥

زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار
بر زمین ریخته شود بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس
بتفصیل بیان فرمود در حدیث طولانی که راوی اختصار
کرده است پس فرمود که اذا قام القائم بخراسان وغلب علی
ارض کوفان والملتان وجاز جزیرة بنی کاوان وقام منا
قائم بجیلان واجابته الابر والدیلم وظهرت لولدی الترک
متفرقات فی الاقطار والحرمات وکانوا بین هنات وهنات
اذا خربت البصرة وقام امیر الامرة فحکی علیه السلام حکایة طویلة
ثم قال اذا جهزت الالوف وصفت الصفوف وقتل الکبش
الخروف هناک یقوم الاخر ویثور الثائر ویهلک الکافر
ثم یقوم القائم المأمول والامام المجهول له الشرف والفضل
وهو من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین
فی دریسین یظهر علی الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین
طوبی لمن ادرک زمانه ولحق اوانه وشهد ایامه یعنی هرگاه
خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین

کوفه و ملتان و بکذرد از جزیرهٔ بنی کاوان که در حوالی بصره است
و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند
و یاری نمایند اهل ابوکر در حوالی استرآباد است و دیلم
که قزوین و حوالی آن است و ظاهر شود از برای فرزند
من علمهای ترکان و متفرق شوند اطراف عالم و حرم مکانهای
شریف و جنگهای و فتنهای عظیم ایشان را رو دهد در
قیکر جنگ کننده در بصره و برخیزد پادشاه پادشاهان
پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از میان
انداخته است پس فرمودند که آنگاه که تطهیر کرده شود
چندین هزار لشکر برکشیده شود صفها و بکشد قوچ فرزند
خود را در آن هنگام دیگری پادشاه شود امامی که
مردم قدر او را ندانند یا چه بمکانش نبرند او راست شرف
و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان لست ای حسین
وصف آن نمیتوان کرد مثل او کجا بهم میرسد ظاهر شود
در میان رود رکن کعبه معظم با جماعتی اندک و برحق و التی

غالب گردد

غالب گردد و مردم دون یعنی کافران و ظالمان را از زمین بر
اندازد خوشا حال کسی که زمان او را دریابد و برو زکات دولت
او برسد و در خدمتش حاضر گردد مترجم گوید که ظاهرا
که خروج کننده خراسان اشاره است بامرای ترکان مثل
چنگیز خان و هلاکو خان و خروج کننده در گیلان اشاره
است بامرای ترکان مثل چنگیز سلطان شاه دین پناه رضوان
مکان شاه اسمعیل حشره الله مع الائمة الطاهرین بهذا حضرت
فرمود که از ماست و او را فرزند یاد کرد و از میان خسروان
روزگار باین نسب عالیمقدار همین سلسلهٔ علیه ممتاز و
سرافرازند و پادشاه پادشاهان بامرادهان خسرو خلد
آشیان است با دیگری از سلاطین عظام او لا دکرام او
و چون راوی بسیاری از حدیث را انداخته است بخصوص
حکم نمیتوان کرد و کشتن قوچ فرزند خود را بگمان این حقیر
اشاره است بشهادت شاهزادهٔ عالی تبار صفی میرزا نور الله
مضجعه و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است

بسلطنت سلطان علیین آشیان شاه صفی افاض الله علیه
وچون حدیث را اختصار کرده اند بعضی از وقایع بعد افتاده
است اما چون بشارت بتعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان
علیه الصلوة والسلام واتصال این دولت دین پرور بدولت
حق امام البشر از آخر حدیث ظاهر است حدیث سیم شیخ محمد بن
مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت
کرده است از ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر ع
بعد از آنکه مدت ملک شقاوت اساس بنی عباس را بیان
فرمود گفت یا ابا لبید ان فی حروف القران المقطعة لعلما
جما ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلی الله
علیه واله حتی ظهر نوره وثبتت کلمته وولد یوم ولد وقد
مضی من الالف السابع مائة سنة وثلث سنین ثم قال وتبیانه
فی کتاب الله فی الحروف المعجمة المقطعة اذا عددتها من غیر
تکرار ولیس من حروف مقطعة حرف ینقضی الا وقیام
قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام

ثلثون

حدیث سیم

ثلثون والمیم اربعون والصاد تسعون فذلک مائة واحدة
وستون ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهما السلام الم الله
فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص ویقوم قائم
عند انقضائها بالر فافهم ذلک وعه واکتمه یعنی بتحقیق که در
حروف مقطعه که در اول سورهای قرانی است علم بسیار هست
بدرستیکه اسم حق فرو فرستاد الم ذلک الکتاب را پس حضرت
محمد ص اظهار پیغمبری خود تا آنکه نور حقیقت او هویدا شد
وکلمه حق اسلام او ثابت ومحکم شد ودر روزی که متولد شد
از هزار وهفتم از خلق ادم صد وسه سال گذشته بود پس گفت
که بیان این در کتاب خدا هست در حرفهای مقطعه اول
سورها هرگاه بشماری بی تکرار وهیچ حرفی از حروف مقطعه
نیست مگر آنکه نزد منتهی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج میکند
پس فرمود که الف یکی است ولام سی است ومیم چهل است
وصاد نود است پس این صد وشصت ویک میشود پس
بود خروج امام حسین بن علی علیهما السلام در الم الله پس چون

مدتش تمام شد خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس نزد الحق
وخروج میکند قائم اهل بیت علیهم السلام نزد منقضی شدن این
حروف بالر پس بفهم ونگاه دار وپنهان دار مترجم گوید که
این حدیث از جملهٔ احادیث مشکله است وچندین وجه
از اشکال دارد وتا حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده
باشد واین حقیر را وجهی چند بخاطر قاصر رسیده که در کتاب
بحار الانوار ذکر کرده ام ویک وجهش را در این رساله ایراد
مینمایم اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره
حساب معلوم میشود بچندین وجه در زمان سابق مقرر
بوده وبنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقا
در میان عرب شایع بوده است وابجد ایشان چنین است
صعفض قرست ثخذ ظغش یعنی صاد را شصت میگیرند
وسین را سیصد میگیرند وشین را هزار ودر باقی حروف
با مشهور موافق اند پس بدانکه اول تاریخ ولادت حضرت
رسالت پناهی ص را از جمیع فواتح بیرون اورند بانکه مکرر

هارا

هارا بیندازی یعنی از الم والر وحم وغیر اینها اگر مکرر واقع شده است
یکی حساب کنی وحروف متوسط را با زبر وبینات حساب کنی
مثل انکه الف را سه حرف بگیری ولام را سه حرف وهم چنین
پس الف میم الف صاد الف لام را الف لام میم را کاف ها یا عین
صاد طا ها طا سین یا سین حا میم حا میم عین سین قاف قاف
نون حروفهای ایشان را که میشماری صد وسه میشود واز خلق
حضرت ادم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این
حدیث معتبر شش هزار وصد وسه سال گذشته بود واول
هر هزار سال مبدا تاریخ است واز اول هزار وهفتم صد و
سه سال گذشته بود وعدد این حروف نیز صد وسه است
چنانچه دانستی پس فرمود که الم که در اول سورهٔ بقره است
اشاره است بر بعثت حضرت سید المرسلین ص وچون حضرت
فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از
بنی هاشم است از حضرت عبد المطلب بود پس از اول
ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا علیه

والدالصلوة والثناء نزدیک هما هفتاد و یکی است که عدد
الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب قران بعد از الم البقره
الم آل عمران است وان اشاره بخروج حضرت امام حسین صلوات الله
علیه است زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا خروج آن
حضرت قریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحسب ترتیب سوره
قرانی المص است وان اشاره است بخروج بنی عباس که باز
از بنی هاشم بودند هرچند خروجشان بباطل بود و بحساب
ابجد مغاربه صد و سی و یکیست و از اوایل بعثت تا اوایل
ظهور دولت ایشان صد و سی و یک بود هرچند تا بیعت
ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول
سورهٔ اعراف باشد پس با بیعت ایشان نیز موافق می آید
و توضیح اینکه بنای حساب المص بر ابجد مغاربه است در
ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی الاخبار نقل شده
است حاصل میشود و اما انکه قیام قائم آل محمد علیهم السلام نزد الر
فقیر را چنین بخاطر میرسد که مراد این باشد که پنج الر که

در قران

در قران است همه را حساب باید کرد بقرینه آنکه در المر که یکی
مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرموده در هر دو موضع و در الر
چون مراد همه بود بیان نفرموده و مجموع هزار و صد و پنجاه
و پنج میشود که تقریبا از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و
هفتاد و هشت از هجرت است شصت و پنجسال مانده باشد
چون مبدا آن تاریخ از اوایل بعثت بود امید که حق تعالی
در این زودی دیدهٔ جمیع مؤمنان را بغبار موکب همایون
آنحضرت منور کرداند بمحمد واله الطاهرین حدیث چهارم دو شیخ
بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمه الله علیهما در
کتابهای غیبت معتبر و طرق روایت کرده اند از بشر بن سلیمان
برده فروش که از فرزندان ابوایوب انصاری بوده و از شیعیان
خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما
و همسایه ایشان بوده در شهر سر من رای گفت که روزی
کافور خادم حضرت امام علی نقی علیه السلام بنزد من آمد و مرا طلب نمود
چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان

انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما
بوده است از زمان حضرت رسول صلعم تا حال و پیوسته محل اعتماد
ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی
که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر
رازی پنهان مطلع میگردانم بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه
پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را
بر آن زدند کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست
و بیست اشرفی بود فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه
بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو
پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان
در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان
امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر
سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی
که عمر و بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای
مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت

دارد

دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است
و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست
گذاشتن بر آن و خواهی دید که از پس پرده صدائی از او ظاهر
میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفتم
دریده شد پس یکی از مشتریان گفت که من سیصد اشرفی میدهم
بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید
پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر حضرت سلیمان
بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی که من بتو رغبت
نخواهم کرد مال خود را ضایع کن و بقیمت من مده پس آن برده
فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ وجه مشتری
راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک
گوید که چه تعجیل میکنی والبته باید که مشتری بهم رسد که دل من باو
میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت
تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف
و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط

فرنگی و صراحت نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را
وصف کرده است این نامه را بان کنیزک بده بخواند اگر بصاحب
این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را
از برای او خریداری نمایم سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر
داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود بعمل آوردم پس چون
کنیزک در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا
بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که
اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت
گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت
امام علی نقی ع بمن داده بودند پس زر را دادم و کنیزک را
گرفتم و کنیزک خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد
گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام ع را بیرون آورد
و میبوسید و بر دیدها میچسبانید و بر روی میگذاشت
و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه را
که صاحبش را نمیشناسی کنیزک گفت که ای عاجز کم معرفت

بزرگی

بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش بمن سپار و دل برای
شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح
کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم و
مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت
عیسی ع است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست
که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که من
سیزده ساله بودم پس جمع کرده در قصر خود از نسل حواریان
عیسی ع از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان
قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر
و بزرگان سپاه و سرکردگان قبایل چهار هزار نفر و تختی
فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع
جواهر وضع کرده بود و آن تخت را بر روی چهل
پایه نصب کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها
قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس
چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها

تخت
و چلیپاها سرنگون بر زمین افتاد و پایهای تخت خراب شد و
بر زمین افتاد و پسر برادر ملك از تخت در افتاد و بیهوش
شد در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان
بلرزید پس بزرك ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف
دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت
میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این
امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را
بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجاهای خود قرار دهید
و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که
این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع
نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر
دیگر را بر بالای تخت بردند همینکه شروع بخواندن انجیل
کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر
برادر نحوست آن برادر بود و سر این کار را ندانستند که
این از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر پس

مردم

هاى
مردم متفرق شدند و جدم غمناك بحرمسرا باز گردید و پرده
خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در
خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان
در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند
که از رفعت بر آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع
نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت
پناه محمد صلعم با وصی و داماد خود علی بن ابی طالب و جمعی از امامان
فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خود منور
ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب باستقبال حضرت خاتم
الانبیاء صلعم شتافت و دست در گردن مبارك آنحضرت
در آورد پس حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که یا روح الله
آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند
سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه
برج امامت و خلافت امام حسن عسکری ع و اشاره فرمود
فرزند آنکسی که تو نامش را بمن دادی پس حضرت عیسی نظر

افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو روی
آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم
اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر رفتند و
حضرت رسول صلعم خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام
حسن عسکری عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با
حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب
بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل
نکردم و این گنج رایگان را در سینه خود پنهان داشتم
و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد
تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز
چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی در
بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر
آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد
من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از علاج

ودرد

و جدم من مایوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من
آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم
گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم
اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند
دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را
آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشد
پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک
طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیر
مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب
در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام
بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلم با هزار کنیز از حوریان
بهشت که در خدمت آنحضرت بودند پس مریم بمن گفت که این خاتون
بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری ع پس من
بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که امام
حسن عسکری بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس

آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه
تو بخدا شرک میاوری و بر مذهب ترسایانی و اینک هم خواهر
مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل
داری که حق تعالی و حضرت مریم علیها السلام از تو خوشنود گردند
و حضرت امام حسن عسکری ع بدیدن تو آید پس بگو اشهد ان
لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله پس چون این دو کلمه
طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید
و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر فرزندم باش که من
او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را
بزبان میراندم و انتظار ملاقات آنحضرت میبردم چون شب
آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید
گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی
چرا از مفارقت جمال خود مرا چندین جفا داری فرمود که
نیامدن من نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون
که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود تا آن زمان که حق

تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجر ترا بوصال مبدل
گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران
مرا بشربت وصال دوا ننموده باشد بشر بن سلیمان گفت که چگونه در
میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری
ع در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان
خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت
تو خود را در میان خدمتکاران و کنیزان بینداز بهیئتی که ترا
نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنانچه
کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند آخر
کار من این بود که دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است
که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او
افتاده ام از نام من سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این
نام کنیزانست بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان
عربی را نیک میدانی گفت بلی این نام کنیزانست بشر گفت که
این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی

گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست
مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن متی جیکه زبان عربی
و فرنگی هردو میدانست مقرر کرده بود هر صبح و شام می‌آمد
و لغت عرب بمن میاموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری
شد خبر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت
امام علی نقی ع رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود
که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت
دین نصاری را و شرف بزرگواری محمد و اهل او علیهم السلام را
و گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی
که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا اکرامی
دادم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو میدهم
یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف
میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی
که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل
و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این

فرزند

فرزند از کی بعمل خواهد آمد فرمود از آن کسیکه حضرت رسالت
پناه ص ترا برای او خطبه کرد پس از او پرسید که مسیح و وصی
او ترا بعقد کی در آورد گفت بعقد فرزند تو امام حسن ع
حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن شبیکه بدست
بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او بدیدن من
نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم
حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این
آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش
کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر
او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن
حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان علیهما
السلام است **حدیث پنجم** مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن حدیث
یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید
مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت
کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام

حسن عسکری ع بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس
خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست
بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود
زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگواری
بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور
و ستم شده باشد گفتم پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر
بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامهای
خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی ع رفتم و چون
سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخن بگویم حضرت از باب اعجاز
ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست از برای فرزندم
گفتم ای سید من از برای همین مطلب بنزد تو آمده بودم که
در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب
برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند
و بهرهٔ عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه
چنین امری گردانید حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم

و زفاف

و زفاف آن معدن فتوت و صفا را در خانه خود واقع ساختم
و بعد از چند روزان سعد اکبر را با آن زهرهٔ منظر بخانهٔ
خورشید انور یعنی والد مطهر بردم و بعد از چند روزان
آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقلعه غروب نمود و ماه
برج خلافت امام حسن عسکری ع در امامت جانشین او گردید
و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر
میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون
من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم تویی خاتون
و صاحب منی و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا
خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود مینهم
چون حضرت امام ع این سخن از من شنید فرمود که خدا ترا
جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت
غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامهای
مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این
شب متولد میشود فرزند گرامی که حق تعالی باو زنده میکند

زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بسبب شیوع
کفر و ضلالت گفتم از کجا بهم میرسد ای سید من و من در
نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از
دیگری پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ
گونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم تبسم فرمود و گفت چون
صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر
موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری بر او ظاهر نشد
و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان
حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند
نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آمده است
که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد
در پهلو میباشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران
فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و نجاست
و کثافت را از ما دور گردانیده حکیم گفت که نزد نرجس
رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود

مشاهده

مشاهده نمینمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزد نرجس
خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود
خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب
بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب ادا
کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست
و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب
طلوع کرده بود نزدیک شد که در دلم شکی پدید آید از وعده
که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن ع از حجره خود
صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال
در نرجس اضطرابی مشاهده نمودم او را در برگرفتم و اسم
الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه داری گفت
ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده پس من شروع کردم بخواندن
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم
با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم

حضرت فرمودند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی خوردان
ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در
زمین پس چون کلام حضرت امام ع تمام شد نرجس از دیده من
غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید پس دویدم
بسوی حضرت امام حسن ع فریاد کنان فرمود برگرد ای عمه
که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد
و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و
حضرت صاحب الامر ع را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها
و انگشتان سبابه را باسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان
لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المومنین .
پس یکیک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود اللهم
انجز لی وعدی و اتمم لی امری و املا الارض بی عدلا و قسطا
یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت
و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت
گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت

دیگر

دیگر چنان است که چون حضرت صاحب ع متولد شد نوری
از او ساطع گردید و بافاق آسمان پهن شد و مرغان سفید
دیدم که از آسمان بزیر میامدند و بالهای خود را بر سر و رو
و بدن آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام
حسن ع مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در بر گیر و بسوی
من بیاور پس چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و
پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق
و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل
مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه باطل مضمحل شدنیست
و ثبات و بقا نمیدارد حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادت
مند را بنزد پدر بزرگوار بردم همینکه نظر مبارکش بر
پدرش افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک
بر هر دو دیده اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان
گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر
بر او سر و رو مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی

پس حضرت صاحب ع استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و
هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیهٔ کریمه
موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او
نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش این است که میخواهیم
منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف
گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم
ایشان را وارثان زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی
اول و دوم و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر
میکردند بر کشیم ترجمهٔ ظاهر حدیث پس حضرت صاحب
الامر صلوات الله علیه بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر
المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة والسلم فرستاد تا پدر
بزرگوار خود پس در این حال مرغان نزدیک سر مبارک آن
حضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این

طفل را

طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکبار بنزد
ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد
و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام
حسن ع فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی باو سپرد
موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که
ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی
بسوی تو اش بر میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش
برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردا
نیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیدهٔ مادرش باو روشن
گردد حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو
سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه
علیهم السلم ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا
نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون
چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم طفلی در
میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است

حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان
هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و
یکماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم
مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار
میکنند و در هنگام شیر خوردن ملئکه فرمان ایشان میبرند
و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که
هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن ع
تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت را ملازمت کردم
بصورت مردی کامل مشاهده کردم او را نشناختم بفرزند
برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او
بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است
بعد از من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن
او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند
روز امام حسن عسکری ع بعالم قدس ارتحال نمود و من حضرت
صاحب الامر ع را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه

سؤال

سؤال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤال
بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و در روایت دیگر حسنی
وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت
حضرت ع مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت
امام حسن ع و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم
او را بآنکسی که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم
شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر
گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده
و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز دادند
که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دها
نش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب ع
شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه ص و سایر
ائمه علیهم فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت
نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه
حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد

و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب
نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و توریة موسی
و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات
الله علیه و علیهم جمیعا همه را خواند پس حضرت امام حسن
فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود
دو ملک فرستاد که او را ببرا پرده های عرش رحمانی بردند
پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من
که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت
خود و توی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس
خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو
عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان
را میامرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک
برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام
برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت منست
او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی

که او را

که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون
سازم و دین حق را برای من خالص باشد و از نسیم خادم
امام حسن ع منقولست که در ساعتی که حضرت صاحب الامر ع
متولد شد عطسه کرد و فرمود که الحمد لله رب العالمین و
صلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که
حجت الهی را باطل و ضایع میتوانند کرد و قتیکه رخصت
فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن هر آینه شکها برطرف شود
و چون یک شب از ولادت آنحضرت گذشت من در خدمت
آنحضرت عطسه کردم فرمود که یرحمک الله من خوشحال شدم
پس فرمود که میخواهی که ترا در عطسه بشارتی بدهم گفتم بلی
فرمود که امانست از مرگ تا سه روز حدیث سیم شیخ صدوق حدیث
محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین رضوان الله علیهم
بسند معتبر از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده اند که
او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و
بعد از مناظرات بسیار گفت وای بر تو و اصحاب تو شما

گروه روافض مهاجران وانصار را طعن میکنند وانکار صحبت
پیغمبر نسبت بایشان مینمایند اینک ابوبکر بسبب زود مسلمان
شدن از همه صحابه بهتر بود واز بسکه پیغمبر او را دوست
میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست
که او بعد از انحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود
وامور مسلمانان بعد از او معطل شود وحضرت علی بن ابی
طالب را بر جای خود خوابانید برای انکه میدانست که اگر
کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد ومن از این سخن
جوابها گفتم وساکت نشد پس گفت که ای گروه روافض شما
میگویند که عمر وابوبکر منافق بودند وحکایت شب عقبه
ودبها انداختن را دلیل خود میاورید بگو اسلام ایشان
از روی طوع ورغبت بود یا از روی اکراه باخود فکر
کردم که اگر گویم که از اکراه وجبر بود خواهد گفت که در
مکه جبری نبود واسلام قوتی نداشت که مردم مجبور
شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم وطوماری

نوشتم

نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سوال از مسایل مشکله واین دو مسئله را
درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع بفرستم با احمد
بن اسحق که وکیل انحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند
متوجه سر من رای شده از عقب او روان شدم چون
باو رسیدم وحقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا واز
حضرت سوال کن باو رفیق شدم تا بدولت سرای حضرت
رسیدیم ورخصت طلبیدیم رخصت فرمود وداخل شدیم
واحمد بن اسحق باخود همیانی داشت که در میان عبا پنهان
کرده بود ودر ان همیان صد وشصت کیسه از طلا ونقره بود
که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده
بود چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم روی ان
حضرت از تابت ماه شب چهارده بود در حسن وصفا ونور
وضیاء وبر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال
حسن وجمال ودر سرش دو کاکل بود ونزد انحضرت اناری
از طلا بود که بجواهر گران بها ونگینها مرصع کرده بودند

و یکی از بزرگان بصره هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست
حضرت نامه بود و کتابتی میفرمودند و آن طفل مانع میشد
آن انار را میانداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود
کتابت میفرمودند پس احمد همیان خود را کشود و نزد آن
حضرت کذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینک هدایا
و تحفهای شیعیان تست بکشا و متصرف شو حضرت صاحب
الامر ع فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست
طاهر خود را که از جمیع کناهان پاک است دراز کنم بسوی
مالهای حرام و هدیهای رجس و باطل پس حضرت صاحب
ع فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است
تا حلال و حرام را از هم جدا کنم احمد یک کیسه را بیرون
آورد حضرت صاحب ع فرمود که این اشرفی از فلانست
که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این
کیسه است چهل و پنج دینارش از قیمت ملکی است که از پدر
باو رسیده بود و فروخته است و چهارده دینارش

قیمت

قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه
دینار است حضرت امام حسن ع فرمود که راست کفتی ای فرزند
بکو که چه چیز در این میان حرام است تا بیرون کند فرمود
که درین میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان
زده اند و تا دو بخش بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده
است و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانک و
نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه
حرمتش این است که صاحب این کیسه در فلان سال در
فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایکانش بود مقدار
یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر این کذشت و دزد آنرا
ربود و آن مرد چون کفت که این را دزد برد تصدیق
نکرد و تاوان از او کرفت ریسمانی باریکتر از آنکه دزد
برده بود بهمان وزن و داد که او را بافتند و فروخت
و این دو دینار قیمت آن دو جامه است و حرام است چون
کیسه را احمد کشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت

صاحب الامر ع فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم
نمود پس صرهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر ع
فرمود که این مال فلان است که در فلان میباشد و پنجاه
اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید
که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمهاست که میان او و
برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت
و مال اینها در آن میان است حضرت امام حسن ع گفت که راست
گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه ها را بردار
و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که نمیخواهم و اینها
حرام است بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیره زن برای
ما فرستاده بیاور احمد گفت که آنرا در میان خود چنان
پنهان کرده بودم فراموش کردم و برخواست که بیاورد
پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای
سعد بچه مطلب آمدهٔ گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است
فرمود که آن مسائلیکه داشتی چه شد گفتم که حاضر است

فرمود

فرمود که از نور چشم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب
الامر ع فرمود گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بما
رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار
حضرت امیر المؤمنین ع گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت
امیر المؤمنین ع رسولی فرستاد بنزد عایشه و فرمود که
اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که
از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت
بهلاکت انداختی اگر دست از این عمل برمیداری و الا ترا طلاق
میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات رسول بآنحضرت
مفوض بود حضرت صاحب فرمود که حق سبحانه و تعالی
شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشانرا بشرف
مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول
ص بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این شرف برای ایشان
باقی است تا مطیع خدا باشند و هریک از ایشان که بعد
از من معصیت خدا کند و بر تو خروج کند تو او را طلاق

بگو وازاین شرف ببند از بعد از ان پرسیدم که یا ابن رسول
الله مرا خبر ده از تفسیر این ایه که خداوند عالمیان بحضرت
موسی ع میفرماید که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را
بدرستیکه تو در وادی پاکیزه که طوی نام دارد و بدرستیکه
اتفاق علما است که نعلین آنحضرت از پوست خر مرده بود
لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این
سخن را میگوید بر موسی افترا بسته است و او را بادر تبه
نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز
موسی در این نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدنه
در ان بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آنمکان مقدس
و مطهر باشد و اگر نماز در ان جایز نبود پس موسی حلال
و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزیکه در ان نماز
نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس شما مطلب
الهی را بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس بود

وگفت

وگفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام
و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند
هنوز در دلش بود و امده بود برای ایشان اتش برد حق
تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو
از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است
و در وادی مقدس ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از نوریت
محبتها ست چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده است که در
عالم خواب که چیزها بمثالها بنظر میاید کفش مثال زنست
و کسیکه خواب میبیند که کفش در زد برد زنش میمیرد
یا از او دور میشود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل
کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که
خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از ان بحضرت رسول
اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا
از خدا طلب کرد اسمای مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید
که در شدائد بانها پناه برد جبرئیل ع آمد و اسماء ایشانرا

بآنحضرت تعلیم نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی
و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم او برطرف
میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین ع را یاد می
کرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمی توانست کرد
روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار
که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردم
و نام آن عالیمقدار را اگر ذکر میکنم غمهای من بهیجان میآید
و مرا از گریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت
و مظلومیت آن جناب را بزکریا وحی فرمود و گفت
کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت
طاهره سید انبیاست و یا یزید است که کشنده و ظالم
ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست در آن
صحرا و صاد صبر ایشانست چون زکریا این قصه دردناک
را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود
راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری شد

و مرثیه

و مرثیه و مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین
خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد آیا بلای
چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا بعلی
و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین درد
و الم را بمنزل و جلال ایشان در خواهی آورد بعد از
این سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرمای
و مرا فریفته محبت او گردان پس چنین کن که دل من
در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب
تو برای فرزند بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را باو
کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت
فایز گردید و حضرت یحیی ششماه در شکم مادر بود و حمل
حضرت امام حسین ع نیز ششماه بود پس عرض کردم
که بفرما که دلیل چیست بر این که امام برای خود امام
اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند
که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال

ایشان باشد گفتم امامیکه موجب صلاح ایشان باشد فرمود
که چه میدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال
آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که مصلحتست
و آخر مفسد ظاهر میشود و از همین علت است که مردم
نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که بجهت
تأیید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل آنرا
قبول کند بگو پیغمبرانیکه خدا بخلق فرستاده و ایشانرا
از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده
و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و علمهای هدایت
امتند و اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر میدانند
و موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند آیا جایز است که با وفور
عقل و کمال علم ایشان یک کسی را از میان امت اختیار
کنند بخوبی بعقل خود و برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود
و ایشان گمان کنند که او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی
کلیم خدا با کمال علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود

وبزرگان

و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود
بطور ببرد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد می
شمرد ایشانرا و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه
خدا حال ایشان را بیان فرمود پس هرگاه برگزیدهٔ خدا
کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است و افسد
امت ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیدهٔ
عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجرات
و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس میبایدکه
امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات
امور است بعد از آن فرمود که ای سعد خصم تو میگفت
که حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد چونکه
میدانست که او خلیفه است که مبادا کشته شود چرا در
جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر فرمود که خلافت
بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار
خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این هر چهار

خلیفه بحق اند پس اگر این معنی باعث بر دوری بغداد بود بایست
که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه میگوئی آنحضرت سبقت
شمرده و ایشان خصم تو از تو پرسید که اسلام ابو بکر و عمر
بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعا بود اما از برای طمع
دنیا زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان
از روی تورات و کتابهای خود احوال محمد را برای ایشان
میخواندند و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و
پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی
بخت نصر خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد و از
کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما به دروغ دعوی
خواهد کرد و چون حضرت دعوای رسالت فرمود بحسب
ایشان بگفتهٔ یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای اینکه شاید
ولایتی و حکومتی حضرت با ایشان بدهد و در باطن کافر
بودند و چون در آخر مایوس شدند با منافقان بر بالای
عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را

نشناسد

نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت
را هلاک کنند پس جبرئیل را فرستاد و پیغمبر را از شر ایشان
حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل
حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین ع از روی
طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی
و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند
و خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند
سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن ع برای
نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
با ایشان برخاستند و من برگشتم احمد بن اسحق را در راه
دیدم که گریان میآید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه تو چیست
گفت آن جامه که حضرت فرموده بود پیدا نشد گفتم باکی
نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت
و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه
را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز

میکرد سعد گفت که حج الهی کردیم چند روز که در انجا بودیم
هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را بود
حضرت ملازمت میکردیم پس چون وداع شد من و احمد
دو مرد پیر از اهل قم بخدمت انحضرت رفتیم احمد در خدمت
ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت
مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنم که م
صلوات فرستد بر جدت محمد مصطفی و بر پدرت علی مرتضی
و بر مادرت سیدة النسا و بر بهترین جوانان اهل بهشت
پدر و عمویت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات
فرستد و بر فرزندانت و از خدا طلب مینمایم که شان ترا
رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این اخر
دیدن ما نباشد جمال ترا چون اینرا گفت حضرت گریست
چندان که قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت
و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این
برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را

شنید

شنید بیهوش شد و چون بهوش امد گفت از تو سؤال مینمایم
بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم
حضرت دست بزیر بساط کرد و سیزده درهم بدر اوردند
و فرمودند که اینرا بگیر و از غیر این خرج خود مکن و کفن
که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع
نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و بسه فرسخی منزل
حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض
شد که از خود مایوس شد و چون بحلوان رسیدیم در
کاروان سرا فرود امدیم احمد شخصی از اهل قم را طلبید
که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت که همه بروید و مرا
تنها بگذارید ما هر یک بجای خود برگشتیم چون نزدیک
صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن ع را
دیدم که میگوید که خدا ترا صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد
بن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند
از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن

کنید که او از شما هر که امی تر بود نزد امام و پیشوای شما اینرا
بگفت و از نظر ما غایب شد پس برخاستیم و با گریه و نوحه
او را دفن کردیم در حجره ایشان حدیث هفتم محمد بن بابویه قمی ره
روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت
امام حسن عسکری ع میکردم و نامه های آنحضرت را بشهرها
میبردم پس روزی در کوفتی که در آن مرض بعالم بقا
ارتحال فرمودند بخدمت آن جناب رفتم نامه چند
نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز داخل
سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی
شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت
که ای سید هرگاه این واقعه حادث شود امر امامت
با کیست فرمود که هر که جواب نامه هارا از تو طلب کند
او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود
هر که نماز کند بر من او جانشین من است گفتم دیگر بفرما
فرمود که هر که بگوید که در همیان شما چیست او امام

شماست

شماست و مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان
پس بیرون آمدم و نامه های را باهل مداین رسانیدم و جواب
گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل
سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن
امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را
دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده
اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت میگویند
و من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر
شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که
پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور
مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال
از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر
خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا
و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند
و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری

ع را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش
ایستاد که بر برادر خود نماز کند چون خواست که تکبیر
بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی گشاده دندان مانند
پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای
عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر پدر خود از تو
پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل
پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را
در پهلوی حضرت امام علی نقی ع دفن کرد و متوجه
من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامه‌هائی
که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان
از نشانها که حضرت امام حسن ع فرموده بود ظاهر شد و یک
علامت مانده است پس بیرون آمدم و حاجز وشا بجعفر
گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست کی بود
این طفل جعفر گفت والله من هرگز او را ندیده بودم
و نمی‌شناختم در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال

کردند

کردند از احوال حضرت امام حسن ع چون دانستند که وفات
یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند
بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند
و گفتند با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه‌ها از چه جماعت
است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست
و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آن حال خادم بیرون
آمد از جانب حضرت صاحب الامر ع و گفت با شما نامهٔ فلان
شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار
اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را دو
کش کرده اند آن جماعت نامه‌ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند
هر که ترا فرستاده است که این نامه‌ها و مالها را بگیری او
امام زمان است و مراد حضرت امام حسن ع همین همیان
بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه جور آن
زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران
خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن ع را گرفتند

که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای دفع مظنه
ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت باین سبب او را با بنت
الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند
بناگاه عبیدالله بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره
خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک از
خانهٔ قاضی بخانهٔ خود باز گشت و شیخ طوسی ره بروایت دیگر
از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد مرا
با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود
برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار
بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ حضرت امام حسن عسکری را بما
نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلامی سیاهی
بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آن
خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانهٔ
حضرت رسیدیم در دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند
زیر جامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که کی در خانه

درین

درین خانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت نشد بجانب
ما و از ما پروائی نکرد پس داخل خانه شدیم خانهٔ بسیار پاکیزه
دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر
ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده و در
خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر
آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای
حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر
مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول
نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله
پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و
اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم
و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق
دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدین منوال گذشت
من متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت
میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم

که نزدیکی میایم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه
میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه که فساد
من شد و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید
و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش
کرده بود که در هر وقت که برسیم ما را بنزد او ببرند
در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت
کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی
حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر
بشنوم که یک کلمه از این واقعه بدیگری نقل کرده اید همه آنها
را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر
بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است
از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم
که سیما غلام خلیفه در سر من رای آمد و در خانه حضرت امام
حسن ع را شکست بعد از فوت آنحضرت پس صاحب الامر
صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست

داشت

داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما در خود بلرزید
و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است
اگر خانه را از دست ما بر میگردیم پس از خانه بیرون آمد
علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت
بیرون آمد و من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل میکرد
آیا راست است گفت کی ترا خبر داد گفتیم یکی از لشکریان
گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند حدیث هشتم شیخ معتمد حسن
بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است
بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق ع که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور
آن میکشند و امید وار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب
الزمان ع وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست
فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه برای ظهور آنحضرت
وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی
که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده

است هرکه در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای
ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا
در علم غیب شریک کردانیده و دعوای اطلاع بر اسرار الهی
کرده است مفضل کفت که ای مولای من چکونه خواهد
بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر کردد
و نامش بلند شود و امرش هویدا کردد و از آسمان منادی
باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او
بر خلق تمام شود بآن حجتیکه ما بر خلق لازم ساخته ایم
و قصه ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش
را برای مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد
اوست تا آنکه مردم نکویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم
پس خدا او را بر همه دینها غالب کرداند چنانچه حق تعالی
پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون یعنی حق تعالی خبر فرستاده پیغمبرش را
با هدایت و دین حق تا او را غالب کرداند بر همه دینها

و هرچند

و هرچند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک میآورند
و در آیه دیکر فرموده است که و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة
و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در
زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا
پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها
اختلاف را و همه دین یک دین حق بر کردد و از هیچکس
بغیر دین حق قبول نکنند چنانچه حق تعالی فرموده است
که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة
من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را
پس هرکز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان کاران
باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه
خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد کفت فرمود که
ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد
بسوی معتمدان و نایبان بشیعیانش برسانند و ای
مفضل کویا می بینم آنحضرت را که داخل شود و بر حضرت رسالت

پناه دادم بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهاش
دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده
باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد
و با این هیئت بیاید بنزد خانه کعبه تنها و چون رفیق پس صبح
درآید و دیدهای بخواب روند جبرئیل و میکائیل و صف
صف از ملائک بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای
آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت
صاحب الامر دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد
و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست
گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم
قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا
پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای
بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان و
آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است
پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من

بس

پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای
عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند
پس بشنوند همه لبیک او را پس همگی متوجه آنحضرت و بیکچشم
زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام
پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر
مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور
در میان خانهای مؤمنات درآید و جانهای ایشان بآن
فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون
صبح شود سفید و سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم
بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده
باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و
مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که
هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت
کرده است پس اول کسیکه دستش را ببوسد و با او بیعت
کند جبرئیل باشد پس سایر ملئکه بیعت نمایند پس جنیان

چون بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا ببیعت
سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این
شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها
که با او هستند پس بعضی گویند که همان صاحب بزها است
که داخل مکه شد گویند که هیچیک از اصحاب او را میشناسید
گویند که نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه را و
چهار کس از اهل مدینه را که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این
بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس آفتاب بلند شود از
پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها
و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است
و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام
حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را
بشمارد تا حسین بن علی علیهم السلام با او بیعت نمائید تا هدایت
بیابید و مخالفت امر او منمائید که گمراه میشوید پس اول
کسیکه آن ندا را لبیک میگوید و اجابت میکند ملائکه اند

پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبا میگویند
شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق
نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق
از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک
غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که
پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او
عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه علیهم اللعنه
با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه
شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند
که او شیطانست و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب
شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و
در تمام آن روز حضرت صاحب الامر پشت بکعبه داده گوید
که هر که خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابرهیم
و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند
بمن که علم و کمال همه با من هست و هر که خواهد نظر کند

و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد من است و آنچه اینها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف شیث و آدم را بخواند امت آدم و شیث گویند اینست و الله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف نوح و صحف ابرهیم و توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها بعینه که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بعینه که حق تعالی بر حضرت رسول صلعم نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که دو دستش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من بشیر

امر کرد

امر کرد مرا ملکی از ملئکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاکت شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن پس گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکار را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را بر پشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظهور

شدن مهدی آل محمد علیهم السلام و خبر ده او را که لشکر سفیانی را حق
تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر
ملحق شو بحضرت مهدی که در مکه است و او را بشارت ده بهلاک شدن
ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید
پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالد بحالت اول بر گردد
و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن سرور بماند مفضل پرسید
که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند
شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند
کرد چنانکه مرد با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل
پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله
ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین
هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت
چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن
و بروایت دیگر و چهل و شش هزار از جن و خدا باین
لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت

با اهل مکه

با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه
نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل
بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه
مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد
کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابرهیم و اسمعیل
علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای
ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند
و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولین بنا میکند و
قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنرا بنا نهاده ملعون است
مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود
که ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین
خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت
را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت
نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت گریه و زاری کنند و گریان
و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه

مارا قبول فرما پس ایشان را پند دهند و از عقوبات دنیا
و آخرت بترسانند و از اهل مکه شخصی را والی کنند و بیرون
آیند باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا
بسوی ایشان برگردانند که با ایشان بکوشند که برگردانند که
با ایشان بکوشید که برگردند بحق هر که ایمان بیاورد او را بر
بخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون
عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس
ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل
پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع
مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر
کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه و محل جمع
بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع
خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مؤ
مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی
نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه یا دلش مایل بسوی

کوفه

کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند
در کوفه در هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه و
وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ و قصرهای
کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را
پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملئکه
و مؤمنان باشد و حق تعالی این زمین مقدس را آباد
بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن
قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بجانب خدا
هرآینه یک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید
پس حضرت صادق عم آهی کشیدند فرمودند که ای مفضل بدرستیکه
که بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه
بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت
شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارکی است که
در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن
همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم

ودر موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین ع را بعد از شهادت
شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را
در وقت ولادت غسل داد وخود در اینجا غسل کرد و
آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول ص از اینجا عروج
نمود وخیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در اینجا مهیاست
تا ظاهر شدن حضرت قائم ع مفضل گفت که ای سید پس
مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه
جدم رسول خدا ص وچون وارد مدینه شود امری عجیب
از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان وخواری
کافران باشد مفضل گفت که آن چه امر است فرمود که
چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه
خلایق این قبر جد من رسول خدا ص است گویند بلی
ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند
گویند که دو صاحب و دو هم خوابه او ابوبکر و عمر حضرت
صاحب در حضور خلق از روی مصلحت بپرسد که کیست

ابوبکر

ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشانرا از میان خلایق با جدم
دفن کرده اند وگاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون
شده پس مردم گویند که ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی
در اینجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده
اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند
پس فرماید که آیا کسی هست که ببیند ایشانرا و بشناسد
گویند بلی ما و بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک
دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند نه بعد از
سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از
قبر بدر آورند پس هر دو را باید تازه بیرون آورند بهمان
صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنها را از ایشان
بگشایند و ایشانرا معلق کنند بر درخت خشکی پس برای
امتحان خلق در حال این درخت سبز شود و برگ آورد
وشاخه هایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشتند
اند گویند که این است والله شرف و بزرگی و ما رستگار

شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل
بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند
پس منادی از جانب صاحب الامر ندا کند که هر که این دو
مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد
میان مردم جدا شود و بیکجانب بایستد پس خلق دو
طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده
بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان
که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار
میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول
ما پیش از آنکه بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب و منزلتی هست
بیزار نمیشدیم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از
ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حق اند
بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از
هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشانرا باین خواری
در آورد و بردار کشید پس حضرت مهدی صلوات الله

علیه

علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت
رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر
آورند و ایشانرا بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید
همگی خلایق را که جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول
عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان
فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام
حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او
علیهم السلام و اسیر کردن ذریه رسول صلعم و ریختن خون آل
محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی
که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر
گناه و ظلم و جور دیگر واقع شده تا قیام آل محمد همه را بر
ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا
که در روز اول اگر غصب خلیفه حق نمیکردند اینها در عالم
نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد

از ایشان قصاص نماید پس ایشان را بفرماید بر درخت
برکشند و آتشی را امر فرماید که خاکستر ایشان را ابد بر بادها پاشد
مفضل پرسید که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد
بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد
رسول الله و صدیق امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن
مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده
خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنات ایشان را عذاب
خواهند کرد حتی آنکه در شبانروزی هزار مرتبه ایشان را
بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جائی که خواهد ایشان را
ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی ع متوجه
کوفه شود و در مابین نجف و کوفه فرود آید با چهل و شش
هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده
تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد در آن وقت
چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد
بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد

و علمهای

و علمهای مغرب و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن
میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که
بر امتهای گذشته نازل شده است و عذاب چند بر آن نازل
شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و آ
طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد
بود والله که یک وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند
دنیا همین است و گویند که خانه ها و قصرهای آن بهشت
است و دختران آن حور العین اند و پسران آن ولدان
بهشتند و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده
است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر
خدا و رسول و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن
و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند
آنرا با این فتنها و لشکرها و بمرتبه که اگر کسی گذرد نشان
دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان حسنی

وی حسنی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریادم
رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس
اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از
نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در
شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه
مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید پس
وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در
کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش
نزدیک کوفه رسیده اند با اصحاب خود میگوید که بیایید
برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد و الله
که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش این است
که به اصحاب خود ظاهر سازد حقیت آنحضرت را پس حسنی
در برابر حضرت مهدی میایستد و میگوید که اگر راست
میگویی که تویی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول
خدا و انگشتری او و برد و زره او که فاضل مینامیدند

و عمامش

و عمامش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت
و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند
و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و کو مصحف امیر
المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت
مهدی ع حاضر کرده اند حتی عصای آدم و نوح و برکه هود
و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب
و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری
سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران
پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی
نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر
در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را
دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس
حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش
بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر زیدیه که با لشکر او
باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند اینها گویند

که اینها سخن بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشانرا
پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس
فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر
چه کار خواهد کرد فرمود که لشکر بر سفیانی خواهد
فرستاد تا انکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صحرای
بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات
الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد
و دو نفر که با انحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی
از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون اید صدیق اکبر
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و برای او قبه در نجف
نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین
و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم
قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشن میکند
زیاده از افتاب و ماه پس بیرون میاید سید اکبر محمد رسول
الله ص با هر که ایمان اورده است با انحضرت از مهاجران

وانصار

وانصار و غیر ان در جنگهای انحضرت شهید شده باشد پس زنده
میکنند جمعی را که تکذیب انحضرت کرده بودند و شک میکردند
در حقیت او یا رد گفته او مینمودند و میگفتند که ساحرست
و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را
بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک
از ائمه را تا صاحب الامر علیهم السلام و هر که یاری ایشان کرده
تا خوشحال شوند و هر که ازار ایشان کرده تا انکه پیش از
اخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در انوقت
ظاهر میشود تاویلات این کریمه که ترجمه اش گذشت که و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا اخر آیه مفضل
پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت
فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول
خدا و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر علیهم السلام خواهند
بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند

حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند
و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می
بینم ای مفضل ای نور زرا که ما گروه امامان نزد جد خود
رسول خدا ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم
آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار و بعد از وفات
آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفته‌های
ما و دشنام دادن و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما را
بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول
بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس
گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و
بفرماید که ای فرزندان من نازل شده است بشما مگر بجد
شما پیش از شما واقع شده پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات
الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من
گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود

نداد

نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت
در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود بر آن
انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت
ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و
با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از آن شوهر
من امیر المؤمنین غصب کردند پس آمدند که او را به بیعت
ببرند او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت
رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه
جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را
از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را
بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش در اندازم در خانه
و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم
اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق
ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنانه را

بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس عمر
تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکمم زد و فرزند
محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم
که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند
و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و
خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید و مرا به سینه
خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت
عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر بگشائی
و سر بآسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر
زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن
درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین شکایت
کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار
رفتم از ایشان شکر مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته
بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری
کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و کسی

محنتها

محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان
بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم
ترا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس
صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی
پیغمبری امتان پیغمبر مثل آن نکشد تا آنکه مرا شهید کردند
بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن ع برخیزد
و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه علیه اللعنه
رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه
فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را
بگیرند تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند گردنش را
بزنند و سرش را برای معویه بفرستد پس من بمسجد رفتم و خطبه
خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه
خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو
باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت
کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان

مرا یاری نکردند و در فرمان برداری من معصی شدند
خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از
منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم
پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها با نبار
و کوفه فرستاده و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان
و اطفال بی گناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس
گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم
و گفتم بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید
شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم اخی
نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام
معصوم مظلوم شهید حسین بن علی صلوات الله علیه
با خون خود خضاب کرده با جمیع شهیدا لشکر با او
شهید شدند پس چون حضرت رسول صلعم نظرش بر او
افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آنحضرت
گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد

وحضرت

وحضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت
رسول صلعم بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس
حضرت امام شهید آید حضرت رسول صلعم او را بسینه خود
بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن
باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست
حضرت امام حسین ع حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ
او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد
مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت
فاطمه صلی الله علیها این تلاوت فرماید که ترجمه ظاهر لفظش
این است آن روز شما که شما وعده میدادند امروز میباید
هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر کرده یابد شده
و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او
و آن کار بدش فاصله دوری باشد پس حضرت صادق ع
بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر
این قصه گریان نکردد مفصل گریست و گفت ای مولای

من چه ثواب دارد کشتن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی
اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد
فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها بر خیزد و بگوید
خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب انها که بر من
ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و ستمهائی
که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند برا و ملائکه
آسمانها و همگان و حاملان عرش الهی و هرکه در دنیاست
و هرکه در تحت الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند
احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و انها که راضی بودند
بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل
گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما
هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان
شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده
اند این آیه را که ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون
العذاب الاکبر یعنی البته بچشانیم با ایشان از عذاب پست تر

پیش

پیش از عذاب بزرگتر فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت
است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت
فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما بر گردد و
مهدی ما پادشاه شود وای بر ایشان که پادشاهی دین
و دنیا را از ما گرفته است تا بما بر گردد پادشاهی نبوت
و امامت و وصایت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر
نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک
نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت
والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در
رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر
و عمر اند پس فرمود که بعد از آن بر خیزد جدم علی ابن
الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند
بجد خود رسول خدا صلعم آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع
شده است پس بر خیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور

در اینجا رسیده پس برخیزد فرزندم امام موسی ع
و شکایت کند بجدش از هرون الرشید پس برخیزد
علی بن موسی الرضا و شکایت از مامون و غیر او پس
برخیزد امام علی نقی ع و شکایت کند از متوکل پس برخیزد
امام حسن عسکری ع و شکایت کند از معتضد پس بر
خیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول ص
با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه ص در روزی که
پیشانی و دندانش در جنگ احد مجروح کردند و دندان
مبارکش را شکستند و ملائکه بدور او کنار او باشند
تا بایستند نزد جد امجدش و بگوید که مرا وصف کردی
برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و کنیت
مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت انکار حق من
کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است
و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر
میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا

تاالحال

تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت
رسول ص فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و او
رثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین
و گوید که آمد یاری و فتح الهی ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله و لو کره المشرکون ع پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک
و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا مفضل
پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول ص که حق تعالی
میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته
است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد
شد حضرت صادق ع فرمود که ای مفضل رسول خدا ص
دعا کرد که خدایا گناهان شیعیان برادرم علی بن
ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیا اند
گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار.

کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس
حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از
برای آن حضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت
ای سید من اینها فضل خداست بر ما ببرکت شما امامان
حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است
از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که
در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس
اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس
ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی
میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده
و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این
آیه که حضرت رسول صلعم خواهند خواند که لیظهره علی الدین
کله مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود
که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود
و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای

باطل

باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان رجعت حضرت رسول
خواهد بود و این آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و
قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله پس حضرت
صادق ع فرمود که پس بر گردد حضرت مهدی ع بسوی
کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر
ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ع بارید و قسمت
نماید بر اصحاب خود گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر
مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی
از برادران مومن بر ذمت او باشد چگونه خواهد شد
حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ع ندا میفرماید
در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد
بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک
دانه خردل **حدیث نهم** شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی بسند
معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی که آنحضرت
روایت فرمود از آبای طاهرین خود از حضرت امام

حسین صلوات الله علیهم اجمعین که آنحضرت فرمود که روزی رفتم
بخدمت جدم سید انبیاء و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت
بود چون داخل شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها
و زمینها ابی گفت که چگونه غیر تو یا رسول الله زینت آسمانها
و زمینها ابی گفت که چگونه غیر تو یا رسول الله زینت آسمانها
و زمین تواند بود حضرت فرمود که ای ابی بحق آن خداوندی
که مرا براستی بخلق فرستاده است که در تبر حسین در آسمان
بزرگتر است از زمین و در جانب راست عرش نوشته است
که او چراغ راه هدایت است و کشتی نجات امت است و
پیشوای خلق است و در او سستی و ضعف نیست فخر است
و علم است و ذخیره نجات عالمیان است و بدرستیکه
حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه طیب مبارک پاکیزه ترکیب
داده و او را دعائی چند تلقین فرموده است که هیچ
مخلوق خدا آن دعاها نخواند مگر آنکه الله تعالی او را
در قیامت با آنحضرت محشور گرداند و در اخوت آنحضرت

شفاعت

شفاعت خواه او باشد و حق تعالی غمهای او را زایل گردانند
و قرضش را ادا کند و کارش را آسان گرداند و راه دین
و دنیاش را واضح گرداند و او را بر دشمن غالب گرداند
و پرده عیبهای او را بدرد ابی گفت که آن دعاها کدام است
یا رسول الله فرمود که میگوئی هر گاه از نماز فارغ شوی
در حالتیکه نشسته باشی اللهم انی اسألک بکلماتک و معاقد
عرشک و سکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب
لی فقد رهقنی من امری عسرا فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل
محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا چون این دعا را بخوانی
خدا کارهای ترا آسان گرداند و سینه ترا بعلم و معرفت
بگشاید و ترا شهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین
کند ابی گفت که یا رسول الله آن چه نطفه است که در صلب
حبیب من حسین است فرمود که مثل آن نطفه مثل ماه است
و بآن نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او
شود بصلاح آید و هر که او را اکرام کند و پیروی او نماید در

کی ضلالت فرمود پرسید که اسمش چیست و دعائی کدام است
فرمود که نامش علی است و دعائی این است یا دائم یا دیموم
یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و فارج الهم و یا باعث الرسل
و یا صادق الوعد هرگاه این دعا را بخواند حق تعالی او را
با حضرت علی بن الحسین محشور گرداند و آنحضرت قاید
او باشد بسوی بهشت ابی پرسید که یا رسول الله آیا او را
خلیفه و وصی هست فرمود که بلی از برای او ست میراثهای
آسمانها و زمین پرسید که چه معنی دارد میراثهای آسمانها
و زمین فرمود که حکم بحق کردن در میان مردم و تاویل و
تفسیر احکام الهی و بیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز
قیامت ابی پرسید که چه نام دارد فرمود که نامش محمد است
و بدرستیکه ملائکه انس میابند با او در آسمانها و در دعای
خود میگوید اللهم ان کان لی عندک رضوان و ود
فاغفرلی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی
پس حق تعالی مرتب ساخته است در صلب او نطفه مبارک

پاکی از جمیع بدیها و خبر داد مرا جبرئیل که خدای عز و جل این
نطفه را طیب و نیکو گردانیده و نزد خود او را جعفر نامیده
و او را هدایت کننده و هدایت یافته و راضی بقضای الهی
و پسندیده جناب خود گردانیده و خدا را باین دعا میخواند
یا دان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار
وقاء و لهم عندک رضی و اغفر ذنوبهم و یسر امورهم و اقض
دیونهم و استر عوراتهم و هب لهم الکبائر التی بینک و بینهم
یا من لا یخاف الضیم و لا تاخذه سنة و لا نوم اجعل لی من کل
غم فرجا هر که این دعا را بخواند خدای عز و جل او را حشر
کند در قیامت رو سفید با جعفر بن محمد صلوات الله
علیه بسوی بهشت ای ابی بدرستیکه خدا بوجود آورده است
از او نطفه پاک مبارک نیکوئی که حق تعالی رحمت خود را
بر او نازل ساخته و او را نزد خود موسی نام کرده ابی گفت
یا رسول الله گویا که ایشان همه یکدیگر را وصف میکنند
و هر یک از دیگری متولد میشوند و میراث علم از یکدیگر

میبرند وهریك فضیلت دیگری را بیان میکنند فرمود که
وصف کرده است ایشانرا برای من جبرئیل از جانب
پروردگار عالمیان اخی پرسید که آیا او را دعائی هست
بغیر دعای پدرانش فرمود بلی میگوید در دعائی یا خالق
الخلق ویا باسط الرزق وفالق الحب والنوی وبارئ
النسم ومحیی الموتی وممیت الاحیاء ودائم الثابت افعل
بنا ما انت اهله هرکه این دعا بخواند خدا حاجتش را برآورد
ودر قیامت او را با موسی بن جعفر محشور کرداند وبدرستی
که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفهٔ مبارك
طیب پاکیزهٔ پسندیده ونزد خود او را علی نام کرده است
وپسندیدهٔ خداست در علم او وحکم او واو را حجّتی برای
شیعیان کردانیده که در قیامت باو حجت خود را تمام
کند ودعائی این است اللهم اعطنی الهدی وثبتنی
علیه واحشرنی علیه امنا امن من لاخوف علیه ولا حزن
ولا جزع انك اهل التقوی واهل المغفرة وبدرستیکه خدای

عزوجل

عزوجل در صلب او ترکیب داده است نطفهٔ مبارك طیب
پاکیزهٔ پسندیده ونام کرده است او را محمد بن علی واو
شفاعت کنندهٔ شیعیان است و وارث علم جلال الهی
است وعلامت بینهٔ راه هدایت است وحجت ظاهرهٔ
پروردگار است ومن در حین ولادت خواهد گفت
لا اله الا الله محمد رسول الله ومیگوید در دعای خود
یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله لا اله الا انت ولا خالق
الا انت تفنی المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاك وفی
المغفرة رضاك هرکه این دعا بخواند حضرت امام محمد تقی
شفاعت او کند در روز قیامت والله تعالی در صلب او
نطفهٔ قرار داده است که ظلم کننده وفساد کننده نیست
ونیکوکار ومبارك وطیب وطاهر است واو را نزد
خود علی بن محمد نام کرده است وخلعت سکینه ووقار
براو پوشانیده وعلوم خود را باو سپرده وهر راز نهانی
را براو اشکار کردانیده هرکه او را ملاقات کند ورازی

در سینه اش باشد از آن راز خبر میدهد و دشمنش را باو میشناساند و در دعائی میکوید یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و اسئلك النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا بخواند حضرت امام علی نقی در قیامت شفیع و کشاننده او باشد بسوی بهشت و بتحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه قرار داده و او را نزد خود حسن نام کرده و او را نوری کرداینده در شهرها و جانشین خود کرداینده در زمین و موجب عزتی کرداینده برای امت جدش و راهنمائی کرداینده برای شیعیانش و شفاعت خواهی کرداینده برای ایشان نزد پروردکار و عذابی کرداینده برای هر که مخالفت او کند و حجتی کرداینده برای هر که ولایت و محبتش را بجان قبول کند و برهانی کرداینده برای هر کسی که او را امام خود کرداند و در دعای خود میکوید یا عزیز العز فی عزه و ما اعز عزیز العز فی عزه یا عزیز اعزنی بعزتك و ایدنی بنصرك و ابعد

عنی

عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعك و امنع عنی بمنعك و اجعلنی من خیار خلقك یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که این دعا بخواند خدا او را با آنحضرت محشور کرداند و از آتش جهنم او را نجات دهد هر چند مستحق جهنم شده باشد و الله تعالی در پشت او قرار داده است نطفه مبارك پاکیزه طیب طاهر مطهری که راضی باشد باو هر مؤمنی که خدا در روز الست پیمان ولایت آنحضرت را از او کرفته و کافر شود باو هر منکری که در آن روز قبول پیمان نکرده پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه کردار خوشنود کننده ابرار و پسندیده پروردکار و هدایت کننده و هدایت یافته حکم میفرماید و امر مینماید بعدالت و خدا را تصدیق مینماید و خدا تصدیق او مینماید در هر چه کوید خروج میکند از مکه در وقتیکه دلالتها و علامتهای او ظاهر شده باشد و او را کنجها هست نه از طلا و نه از نقره بلکه اسبان نفیس فربه و مردان شجاع صاحب علامت که خدا بکرداورد ایشانرا از برای او از شهرهای

دور بعد از اهل بدر سیصد و سیزده کس و با او صحیفه‌ای سر
بمهری هست که در آن صحیفه عدد اصحابش و نامهای ایشان
و نسبهای ایشان و شهرهای ایشان و طبیعتهای ایشان
و صفتهای ایشان و کنیتهای ایشان نوشته است و ایشان
جمعی باشند که بسیار جد و اهتمام در اطاعت آنحضرت داشته
باشند ابی پرسید که دلالتها و علامتهای آنحضرت کدام
است یا رسول الله فرمود که او را علمی هست که چون هنگام
خروج آنحضرت شود آن علم بخودی خود گشوده شود و بلند
گردد و خدا آن علم را گویا گرداند پس ندا کند آنحضرت را
که بیرون بیا ای دوست خدا پس بکش دشمنان خدا را
و او را دو رایت و دو علامت هست و او را شمشیری
هست در غلاف که چون وقت خروجش میشود شمشیر
خود از غلاف کنده میشود و ندا میکند آنحضرت را که
بیرون بیا ای ولی خدا پس جایز نیست ترا که بنشینی
از جهاد دشمنان خدا پس خروج کند و بکشد دشمنان

خدا را

خدا را هر جا که بیابد ایشان را و حدود الهی را برپا دارد و بحکم
خدا حکم کند و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راست
او باشد و میکائیل از جانب چپ او باشد و بزودی
بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم اگرچه بعد از مدتی
باشد و امور خود را بخدا میگذارم یا ابی خوشا حال کسی
که او را ملاقات نماید و بهشت از برای کسی که او را دوست
دارد و سعادتمند کسی که بامامت او قایل باشد و خدا شیعیان
را از هلاکت نجات بخشد و باقرار بخدا و رسول و جمیع
ائمه علیهم السلام خدا درهای بهشت را از برای ایشان بگشاید
صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکی است
که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود
و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده ایست که
هرگز نورش زایل نگردد ابی گفت یا رسول الله چگونه است
حال وصف کردن ایشان از جانب خدا فرمود که حق
سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاده

نام هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در
صحیفه‌اش نوشته است حدیث دهم محمد بن بابویه قمی و شیخ
طوسی رحمهما الله علیهما بسندهای معتبر از حضرت علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
که ناچار است شیعیان را از فتنه عظیمی که در آن فتنه
بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند و آن
در وقتی است که سیمین از فرزندان من وفات یابد و
بعد از او امام ایشان غایب باشد و اهل آسمان و زمین
بر او بگریند و چه بسیار از مؤمنان بر او دل سوخته و
محزون باشند و چشمه زلال امامت منبعث از ایشان
مخفی باشد چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب
سه آواز از آسمان با ایشان برسد که نزدیک و حدود
بشنوند یک صدا انکه الا لعنة الله علی الظالمین یعنی
البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران صدای دویم
ازفت الآزفة یعنی نزدیک شدن امری که آنرا نزدیکی

وصف

وصف میکردند یا نزدیک شدنی بود صدای سیم بدنی ظاهر شود
در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که هذا امیر المؤمنین
قد کرّ فی هلاک الظالمین یعنی این امیر المؤمنین است برگشته
است بدنیا که هلاک کند ظالمان را پس در آن وقت فرج
مؤمنان برسد و مرده‌ها آرزو کنند که کاش زنده می
بودیم و خدا سینه‌های مؤمنان را از کینه‌های منافقان و
غمهای ایشان نجات دهد و در روایات معتبره بسیار
وارد شده است که در روز خروج حضرت قائم ع در اول
روز ملکی ندا کند که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان
اوست و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و
شیعه اوست پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلهاشان
بمرض شک و شبهه مبتلا باشد بصدای دویم گمراه و آنها
که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت علیهم را
شنیده باشند که ندای دویم از شیطان است و اعتقاد
بگفته ایشان داشته باشند بر ایمان ثابت بمانند و در

احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت در روز شنبه
عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد
و اول کسیکه با او بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغ
سفید نازل شود و بیعت کند پس جبرئیل یک پای خود را
بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس و باواز فصیح
ندائی کند که همه خلایق بشنوند بگوید اتی امر الله فلا تستعجلوه
یعنی امد امر الهی پس طلب زود آمدن ان مکنید و بروایت دیگر
آنکه بنام و نسب حضرت قائم عم ندا کند جبرئیل ندائی که هر که
خواب باشد بیدار شود هر که نشسته باشد برخیزد و
هر که ایستاده باشد از دهشت بنشیند و از جمله علامات
آنحضرت است که بصورت جوانان ظاهر شود که هر که
بیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته است یا کمتر
و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر آن
حضرت ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد شده است
که پنج علامت پیش از خروج مهدی عم هست صدای اسمانی

و خروج

و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بزمین و کشتن نفس
زکیه از سادات حسینی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج
کردن یمانی از جانب یمن و در ساعتی که خروج نماید سیصد
و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف
عالم نزد آنحضرت حاضر باشند بعضی بشب از میان رخت
خواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند و بعضی
علانیه برابر سوار شوند و در همان صبح نزد آنحضرت حاضر
شوند حضرت سیصد و سیزده شمشیر اسمانی بر ایشان قسمت
نماید که بر هر شمشیری نام ان شخص و نام پدرش و حلیه و نسبش
نوشته باشد و از جمله علامات ظهور آنحضرت که از اخبار
معتبره ظاهر میشود گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک
و گرفتن ماه در اخر هر دو بر خلاف عادت و قواعد منجمیه
و یک فرو رفتن مردم بزمین در بیدا چنانچه گذشت
و یکی در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان
آسمان از اول زوال تا اواسط عصر و طلوع کردن آفتاب

از مغرب و ظاهر شدن ستاره دم دار در طرف مشرق که
روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدی که نزدیک باشد
که هر دو طرف بکدیگر برسد و سرخی دهد ~~مانند ماه پس~~
خم شود که در آسمان ظاهر شود و باطراف آسمان منتشر شود
و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود سه روز یا هفت
روز بماند و عربان بر شهرها مستولی شوند و اهل مصر
پادشاه خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم خلافت
و پادشاهی در شام بلند شود و علمهای بنی قیس و عرب
داخل مصر شوند و علمهای قبیله کنده از عرب متوجه خراسان
شوند و شصت دروغگو بهم رسند که همگی دعوای پیغمبری
کنند و دوازده علم از آل ابی طالب بلند شود که همه
دعوای امامت کنند و باد سیاهی در بغداد در اول روز
بلند شود و زلزله شود که اکثر شهر بزمین فرو رود
و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوهها
بر عراق مستولی شود و ملخ در وقتش و در غیر وقتش

نازل شود و طایفه از عجم باهم جنگ کنند و خون بسیار در میان
ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون
و خوک مسخ شوند و علامات دیگر بسیار است که در کتاب
بحار الانوار استیفای ذکر آنها کردیم **حدیث یازدهم** محمد بن بابویه
و جعفر بن قولویه و محمد بن ابرهیم نعمانی رضی الله عنهم
روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود که گویا می‌بینم حضرت
قائم ع را در نجف کوفه که زره حضرت رسول ص را پوشد
و بر اسب سیاهی سوار شود که میان بیشانی او اسب
سفید باشد پس اسب را بحرکت در آورد بنحوی که باعجاز
آنحضرت مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان در
میان شهر ایشان است پس علم رسول خدا ص را بگشاید و
بر پا کند چوبش از عمود عرش باشد و سایر اجزایش تمام
نصرت و یاری حق تعالی باشد آن علم را حرکت دهد
هیچ مومنی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند قطعه

آهن شود و هر مؤمن خدا قوت چهل مرد کرامت فرماید
و هیچ مؤمن در قبرها نماند مگر آنکه حق تعالی این فرح را در
قبر او بر او داخل گرداند و مؤمنان در قبرها بزیارت
یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت بظهور قائم آل محمد دهند
پس بر آنحضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده
ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح در کشتی بودند و
از آنها که با حضرت ابرهیم بودند در هنگامی که نمرود او را
بآتش انداخت و آنها که با حضرت موسی بودند در وقتیکه
دریا برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی بودند
در وقتیکه خدا او را باسمان برد و چهار هزار ملک علامت
دار و دو هزار ملک که ردیف یکدیگر نازل شدند و سی
صد و سیزده ملک که در جنگ بدر و حنین از برای حضرت
رسالت پناه ص نازل شدند و چهار هزار ملک که برای یاری
حضرت امام حسین ع نازل شدند چون حضرت رخصت
نفرمودند که ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و گرد

آلوده نزد قبر آنحضرت‌اند و گریه میکنند بر آنحضرت تا روز قیامت
و سرکرده ایشان ملکی است که او را منصور میگویند هر که بزیارت
آنحضرت میرود آن ملائکه او را استقبال میکنند و هر که
وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار میشود از ایشان
او را عیادت میکنند و هر که میمیرد از ایشان بر جنازه‌اش نماز
میکنند و برای او استغفار میکنند و اینها همه در زمین اند
و انتظار میبرند که حضرت قائم ع خروج کند و او را یاری کنند
و اما آنچه از روایات معتبره بسیار که بطرق متعدده مشایخ
عظام روایت نموده‌اند معلوم میشود از سیرت و اوصاف آن
آنحضرت بعضی را بر سبیل اختصار بحذف اسناد در این رساله
مختصره ایراد مینمایم باسانید بسیار منقول است که حق تعالی ذو
القرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول یعنی بی صوت و صدا
و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق ذو القرنین ابر
ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای
قائم آل محمد علیهم السلام ذخیره کرد و حضرت بر آن ابرها سوار

خواهند شد و بهفت آسمان و هفت زمین خواهد گردید
و انواع بادها مسخر او خواهند بود و در سن پیری و هیئت
جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد که اگر
بیندازد بر بزرگترین درختان زمین از ریشه بر کند و اگر
در میان کوهها صدائی بزند همه سنگها از هم بریزد و بمشرق
و مغرب عالم بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا نماند مگر آنکه آنحضرت
از آنجا عبور نماید و دین خود را در آنجا بر پا دارد و گنجها
و معدنهای زمین همه از برای او ظاهر شود و بهر طرف
که متوجه شود یکماهه راه رعب و ترسش در دلها بیفتد
و هر که را ببیند بصورت بشناسد که مؤمن است یا منافق
نیکوکار است یا بدکردار بطریق حکم حضرت داود و سلیمان
بعلم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد
و بهر جا که رود ابری بر سر آنحضرت سایه کند و صدائی
از ابر آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمد است
زمین را پر از عدالت میکند بعد از آنکه پر از جور شده باشد

و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافتهای بسیار دور را
باندک زمانی طی نمایند و آنحضرت را سایه نباشد و چون
از مکه بیرون آید منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچ
کس آب و توشه با خود برندارد و سنگ حضرت موسی را که
باد یک شتر است با خود داشته باشد و بهر منزلی که فرود
آیند آن سنگ نصب نماید و دوازده چشمه از آن جاری
شود که هر تشنه که بخورد سیر شود و چون بنجف اشرف
رسد و در آنجا ساکن شوند پیوسته آب و شیر از آن سنگ
جاری گردد و در روایت دیگر آنست که آب و طعام
و علف از سنگ بیرون آید که خود و چهارپایان ایشان
بخورند و عصای حضرت موسی با آنحضرت باشد که هر وقت
بیندازد بشکل اژدهائی شود که چون دهان بگشاید از
کام بالا تا کام پائین آن چهل ذراع باشد و هر چه را فرماید
فرو برد و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت
آورد در وقتیکه او را باتش انداختند و چونکه آن را پوشید

اثری در او تأثیر نکرد و همان پیراهن بود که حضرت یوسف در
مصر که از آن کسوت حضرت یعقوب در شام بویش را شنید و
چون بر رویش انداختند دیدهایش روشن شد و چنینکه
حضرت صاحب الامر ظاهر شود آنرا پوشیده باشد و انگشتر
سلیمان را در دست داشته باشد و تابوت بنی اسرائیل را
با جمیع اسباب و آثار انبیا همراه داشته باشد و هیچ کافری
را بر روی زمین نگذارد و اگر پناه بدرختی یا سنگی ببرد و پنهان
شود آن درخت و سنگ فریاد کند که کافر نزد ما است
بیا و بکش او را و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان
بکشد پس عقلهای ایشان کامل گردد و در آن زمان هر شیعه
را قوت چهل مرد باشد و دلهاشان از آهن محکمتر باشد
و اگر همت بندند بر کوههای آهن از جا بر کنند و همه چیز
اطاعت ایشان کنند حتی درندگان زمین و درندگان
هوا و اگر یکی از اصحاب آنحضرت بر زمینی پا بگذارد آن
زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قائم ع بر روی

من پا گذاشته و حق تعالی ترس و بیم را از دلهای ایشان بر
دارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان
از نیزه گذاران و از شیر با جرأت تر باشند و دشمن را در زیر
پا مالند و خورد کنند و خدا گوشها و دیدهای ایشان را
نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف آنحضرت نظر کنند
و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها و بلاها
و ضعف و سستی ببرکت آنحضرت از ایشان برطرف شود
و برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمانی که از روزی
که غصب خلافت امیرالمؤمنین ع کردند قطع شد نازل گردد
و کینهها از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات
با یکدیگر آشتی کنند و ضرر بیکدیگر نرسانند حتی آنکه یک زن تنها
از عراق بشام برود و همه جا پا بر سبزه و گیاه گذارد و زینتهای
او بر سرش باشد و هیچ درندی و درندهٔ او را ضرر نرسانند
و اول که آنحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه
که کلیدداران کعبهاند ببرند و بر کعبه بیاویزند و ندا کند

که ایشان حرامزادهٔ خانهٔ خدا یند و فرزندان قاتلان امام حسین
را بکشد برای آنکه بکردهٔ پدرهای خود راضی بوده اند و
هر که بکار زشتی کسی راضی باشد چنان است که آن کار را
خود کرده است و عایشه را زنده کرده انتقام فاطمهٔ
زهرا و ماریه مادر ابرهیم را ازو و کسی که زکوة ندهد او را
گردن بزنند و زمین را بنور آنحضرت روشن گردد و بادهای
بر طرف شود و مردم را احتیاج بافتاب و ماه نباشد و هر یک
از شیعیان انقدر عمر کند که هزار پسر از هر یک بوجود آید
و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد
و از پشت قبر حضرت امام حسین نهری بسوی نجف اشرف
جاری سازد که آب در دریای نجف ریزد و در میان آن
پلها و آسیاها بسته شود و حضرت امام محمد باقر فرمود
که گویا می بینم که پیر زالی زنبیلی از گندم بر سر دارد و میبرد
بنهر کوفه که آسیا کند بی آنکه کرایه بدهد و آنحضرت و عیال
آنحضرت در مسجد سهله قرار گیرند و عمارتهای مسجدها را خراب

کند

کند و چوب بستی را ست کند مانند چوب بستی که در زمان حضرت
موسی بود و کنگره های مسجدها را خراب کند و شاه راه
مسلمانان را شصت ذراع کرداند و هر مسجدی که در میان
راه ساخته باشد بر طرف کند و هر پنجره و روزنه و ناودان را
و بیت الخلا که بر شارع گشوده باشد خراب کند و فلک را
خدا امر فرماید که دیر حرکت کند که هر روز برابر ده روز
باشد و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابرهیم
بنا کند و مسجد رسول صلعم را خراب کند و بطریقی که در زمان
حضرت رسول صلعم بوده بنا کند و مقام حضرت ابرهیم را
بمکانی که حضرت گذاشته بود و عمر علیه اللعنه بغصب جای
تغییر داده بر گرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع
سنتها را بر پا دارد و شیعیان در آن زمان چندان مستغنی
شوند که کسی گردد که فقیری بیابد برای زکوة و تصدق
و نیابد و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید و از هیچ کس بغیر
از اسلام راضی نشود و گویا باشد که شخصی بر منبر بالای سر آنحضرت

ایستاده باشد و او را امر و نهی فرماید ناگاه بفرماید که بگردانیدش
و پیش او برید پس بفرماید که او را گردن بزنند بسبب امری که
از ضمیر او بر آنحضرت ظاهر شود و قرآنی که حضرت امیر علیه السلام جمع
فرموده و آنرا اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که گویا می‌بینم که شیعیان ما در میان
مسجد کوفه خیمه‌ها برپا کرده‌اند و مردم را تعلیم قرآن تازه
می‌نمایند و چون حضرت والی و حاکمی بشهری از شهرها
فرستد میفرماید که کتاب تو در کف دست تست هر امری که
ترا روی دهد و بر تو مشتبه و حکم الهی را در آن قضیه ندانی
نظر بدست خود بکن که در آنجا بقدرت الهی آنچه خواهی
نوشته است و حضرت لشکری باستنبول فرستد که چون
بخلیج استنبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند
و بر روی آب راه روند چون مردم روم این حال را از ایشان
مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی آب راه
روند خود او چون خواهد بود پس دوازده شهر را بگشایند

وایشان

و ایشان داخل شوند و آنچه حضرت فرموده باشد بعمل آورند
و چون مردم بخدمت حضرت روند چنین سلام کنند که
السلام علیک یا بقیة الله و در زمان آنحضرت در مسجد کوفه
چشمه از روغن و چشمه از آب طهور و چشمه از آب خورد
جاری باشد و چون قائم علیه السلام در کوفه قرار گیرد لشکری بجانب
شام بفرستد که بنی امیه را بکشند ایشان بگریزند بجانب روم
فرنگ اهل فرنگ بایشان گویند که ما شما را بشهر خود نمی‌گذاریم
تا نصرانی نشوید و بدین ما درنیایید ایشان بدین نصاری
در آیند و چلیپاها بگردن اندازند و داخل شهر فرنگ
بشوند چون لشکر قائم علیه السلام وارد فرنگ شوند نصاری
طلب امان و صلح کنند اصحاب قائم علیه السلام فرمایند که ما شما را امان
ندهیم تا گریختهای ما را بما ندهند پس بنی امیه را بگیرند و همه را
گردن بزنند و چنانچه حضرت رسول صلعم بعد از بعثت آنچه
مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر
امور گذشته عقاب ننمود و احکام را تازه بر ایشان جاری

ساخت حضرت صاحب الامر ع نیز چنین خواهد کرد وانچه
پیش از ظهور آن حضرت واقع شده متعرض نخواهد شد
این مختصری بود از احوال خیر مآل آن معدن رفعت
و جلال و هر که بسط کلام در این باب خواهد رجوع نماید
بکتاب بحار الانوار حدیث دوازدهم شیخ قطب الدین راوندی
و غیر او از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که حضرت
امام حسین ع پیش از شهادت اصحاب خود را خطبه فرمودند
که جدم رسول خدا ص روزی بمن گفتند که ای فرزند زود
باشد که ترا ببرند بسوی عراق بزمینی که پیغمبران و اوصیای
ایشان در آنجا ملاقات کرده اند و انرا عمورا میگویند
و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی از اصحاب تو با تو
شهید شوند که درد آهن بایشان نرسد پس حضرت این
آیه را خواندند قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم
فرمودند که چنانکه آتش بامر الهی بر ابرهیم سرد شد آتش
جنگ بر تو و اصحابت سرد شود پس حضرت امام حسین ع

فرمود

فرمود که بشارت باد شما را و الله که اگر ایشان ما را بکشند نزد
پیغمبر خود میرویم پس میمانم در آن عالم آنچه خدا خواهد پس
اول کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید پیش از
قیامت من باشم بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد
با بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین و ظاهر شدن قائم اهل
بیت علیهم السلام پس فرود آید بر من گروهی از آسمان از جانب
خداوند عالمیان که هرگز بزمین نیامده باشند پیش از آن
و نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری چند
از ملایک و نازل شوند محمد و علی و من و برادرم و جمیع
آنها که خدا بامامت بر ایشان منت گذاشته است سوار شده
بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار
نشده است پس حضرت رسالت پناه ص علم خود را بجنباند
و با شمشیر خود بدست قائم آل محمد ع بدهد پس ما بعد از آن
آنقدر در زمین بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی
بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب

وچشمهٔ از شیر پس حضرت امیرالمؤمنین ع بمن دهد شمشیر
حضرت پیغمبر را و بفرستد مرا بمشرق و مغرب عالم و هیچ
دشمنی از دشمنان خدا نترسم مگر آنکه بامر الهی خون او را بریزم
و هر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا بهند بروم و جمیع
شهرهای هند را فتح کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع
هر دو زنده شوند و بنزد حضرت امیرالمؤمنین ع بیایند
و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه وعده
داده اند پس حضرت امیر هفتاد کس با ایشان همراه کند
و بسوی بصره فرستد که لشکر بایت بصره را بکشند پس
لشکری بجانب شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح کنند
پس بکشم من هر جانور حرام گوشتی را تا آنکه بر روی زمین
بغیر از طیب و حلال گوشتی نباشد و بر هر یهود و نصاری
و سایر ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر گردانم ایشان را میان
مسلمان شدن و کشته شدن هر که مسلمان شود بر او
منت گذارم و ببخشم و هر که از اسلام کراهت داشته باشد

بحکم

بحکم خدا خونش را بریزم و هیچیک از شیعیان نباشد مگر
آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست بر رویش بمالد
و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت
باو بنماید و بر روی زمین هیچ کور و زمین گیر و مبتلائی
نماند مگر آنکه خدا دردهاشان را ببرکت ما اهل بیت زایل
گرداند و خدای عز و جل برکت خود را از آسمان بر زمین
تا آنکه هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش بشکند
و شما شیعیان میوهٔ زمستان در تابستان بخورید
و میوهٔ تابستان در زمستان بخورید چنانچه حق تعالی
میفرماید ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات
من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون
یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر آینه
بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولکن تکذیب
پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم بکردهای
بد ایشان پس فرمود که بعد ستی که الله تعالی ببخشد دران

زمان بشیعیان گرامی که برایشان در زمین هیچ چیز مخفی
نماند تا آنکه هر شخصی خبر دهد اهل خانهٔ خود را بهر چیز از
ایشان صادر شود و در احادیث معتبره وارد شده است
که اول کسیکه در رجعت زنده شود و برگردد حضرت
امام حسین صلوات الله علیه است و آنقدر در زمین
پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش
بیفتد و در روایات دیگر وارد شده است در تفسیر
این آیه که ثم رددنا لکم الکرة علیهم که حضرت امام حسین ع
بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند
و همگی خودهای طلا بر سر داشته باشند و در روایت
دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه با حضرت موسی
بودند و همراه ایشان بمردم برسانند که این حسین بن علی است
که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک نیاورند و بدانند
که دجال و شیطان نیست و در آن وقت حضرت صاحب
الامر ع در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت

امام

امام حسین ع در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم صلوات
الله علیه از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین ع او را
غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در
لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام دیگری غسل نمیدهد
و نماز نمیکند بر او و در روایت دیگر وارد شده است
که حضرت امام حسین ع بعد از حضرت صاحب الامر ع سی
صد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد
پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت امیر المؤمنین ع
ظاهر شود و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد و در احادیث
بسیار از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع
منقولست که برید عجلی از آنحضرت پرسید که اسمعیل که
خدا در قرآن مجید بصادق الوعد وصف نموده آیا
اسمعیل پسر ابرهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل
فرزند حزقیل است حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث کرده بود
پس او را تکذیب کردند و پوست سر و رویش را کندند

ناگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب
فرستاد تا بنزد آن پیغمبر علیه السلام آمد و گفت خدا مرا فر
ستاده است که اگر خواهی جمیع قوم خود را تو با انواع
عذابها معذب گردانم اسمعیل گفت که مرا بعذاب ایشان
حاجت نیست خدا وحی کرد باو که پس چه حاجت داری
حاجت خود را عرض کن حضرت اسمعیل گفت پروردگارا
تو پیمان از ما پیغمبران گرفتی برای خود بپروردگاری
و برای محمد صلعم به پیغمبری و برای اوصیاء او بولایت و امامت
و خبر دادی خلقت را با آنچه ستمکاران این امت با حسین
بن علی جگر گوشه آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده
داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام
کشد از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت
من در درگاه تو آنست ای پروردگار من که مرا برگردانی
بدنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را
بر آورد و حضرت اسمعیل با حضرت امام حسین علیه السلم

در رجعت

در رجعت بدنیا بر خواهد گشت و در روایت دیگر وارد
شده است که حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد و پنج هزار کس
۱۳ حدیث
از مردگان در رجعت بر خواهد گشت حدیث سیزدهم
شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت
کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روزی در خطبه خود فرمود که بدرستیکه حق سبحانه و تعالی
یگانه و فرد و بی همتاست و در یگانگی خود منفرد است
و در اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس آن کلمه نوری شد
و از آن نور جناب مقدس نبوی صلعم و ذریت مرا
خلق فرمود پس تکلم بکلمه دیگر نمود و انوار روحی گردانید
و در آن نور ساکن کرد و آن نور را با آن روح در بدنهای
ما اهل بیت جا داد پس مائیم روح برگزیده خدا و مائیم کلمات
تامات الهی و خدا با حجت خود را بر خلق تمام کرده پس ما
همیشه در نور سبزی بودیم در وقتیکه نه آفتاب بود و نه
ماه و نه شب و نه روز و هیچ صاحب حیاتی در عالم

بود ما خدا را عبادت میکردیم و تسبیح و تقدیس او میکنیم
و این حال پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافریند پس خدا
عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بما بیاورند
و ما را یاری کنند و این است معنی این آیه کریمه و اذ اخذ الله
میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه و مفاد ظاهر لفظش
آنست که یاد آورید وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان
از پیغمبرانش که هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی
شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب
هر آینه همه ایمان باو بیاورید و هر آینه البته او را یاری کنید
حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بمحمد بیاورید و وصی
او را یاری کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری
نمایند و بدرستیکه خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر
را یاری کنیم و بتحقیق که من یاری آنحضرت کردم و در پیش او
جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدی که خدا

ازمن

از من گرفته بود بیاری پیغمبرش و احدی از پیغمبران و رسولان
خدا هنوز مرا یاری نکرده اند زیرا که پیش از امامت من از
دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند
داد و در آن وقت مابین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد
بود و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد زنده خواهد کرد و
در پیش روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران
زنده و کافران مرده که خدا ایشان را زنده گردانیده خواهند
زد در برابر من زهی عجب و چگونه تعجب نکنم از مردهائی
که خدا ایشان را زنده کند و همه صدا بتلبیه بلند کرده باشند
و فوج فوج آیند و گویند لبیک یا داعی الله یعنی اجابت
کردیم و بخدمت تو ایستاده ایم ای خواننده مردم از جانب
خدا و در میان کوچها و بازارهای کوفه در آیند و شمشیرها
بر دوش گذاشته و زنند بر سر کافران و جباران و کلا
ظالمان اولین و آخرین تا خدا بعمل آورد آن وعده را
که با اهل بیت رسالت داده در این آیه کریمه که وعد الله الذین

امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی
وعده داده است خدا انجماعتی را که ایمان اورده اند از شما
واعمال شایسته کرده اند که البته ایشانرا خلیفه وجانشین
خود کرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از نیکان را که پیش
از ایشان بودند وممکن وثابت کرداند برای ایشان دین
ایشانرا که پسندیده است برای ایشان وخوف وترس
ایشانرا بدل کند بایمنی که عبادت من کنند با ایمنی واز احدی
از بندگان من نترسند وتقیه نزد ایشان نباشد بلکه منم که
مراست برکشتنی است بعد از برکشتن وزنده شدنی بعد
از زنده شدن هست ومنم صاحب رجعتها وبرکشتنهای
بسیار ومنم صاحب صولتها وانتقامهای بیشمار ومنم صاحب
دولتهای عجیب منم حصار اهن منم بنده خدا وبرادر رسول
خدا منم امین خدا وخزینه دار علم خدا وصندوق سر خدا

وحجاب خدا وصراط خدا ومیزان خدا منم کلمه خدا ومنم
اسماء حسنای الهی ومنم امثال علیا ومنم ایات کبری ومنم
صاحب بهشت ودوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن
کردانم واهل جهنم را بجهنم رسانم وبا منست تزویج اهل
بهشت وبسوی منست بازکشت خلق در قیامت وحساب
ایشان ومنم مؤذن در اعراف ومنم که در پیش چشمه افتاب
ظاهر شوم ودر اخر الزمان ظاهر شوم وعصای موسی وانکشتر
سلیمان را بر پیشانی مؤمن وکافر کذارم که نقش بندد مؤمن
حقا وکافر حقا ومنم پادشاه مؤمنان وپیشوای متقیان
وزبان سخن کوینده وخاتم اوصیای پیغمبران ووارث ایشان
وخلیفه پروردکار عالمیان ومنم ان کسیکه خدا بمن داده است
علم مرکهای مردم وبلاهای ایشان را وعلم حکم میان خلایق را
ومنم انکه خدا مسخر من کردانیده است ابر ورعد وبرق
وتاریکی وروشنائی وبادها وکوهها ودریاها وافتاب
وماه وستارکان را ای کروه مردم بپرسید از من انچه خواهید

و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند حق تعالی اجابت او ننمود و فرمود که ترا از مهلت داده کانی تا روز وقت معلوم چون آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و متابعانش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز وقت معلوم و این آخر رجعتهای حضرت امیر المؤمنین است راوی گفت که مگر آنحضرت را چندین رجعت هست فرمود که بلی آنحضرت را برگشتنهاست و برگشتنها و هر امامی که در هر قرنی و زمانی بوده است برمیگردد و با او برمیگردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمانهای او بوده است تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند و چون روز وقت معلوم حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آنرا روحا میگویند نزدیک

بکوفه پس جنگی بکنند که هرگز چنین جنگی نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می بینم اصحاب امیر المؤمنین را که شکست خورند و صد قدم از پس پشت برگردند و گویا می بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود پس خداوند جبار ابری بفرستد که میان آن پر از ملائک باشد و حضرت رسالت پناه محمد ص در پیش ابر آید و حربه از نور در دست داشته باشد و چون شیطان نظرش بر آنحضرت افتد از عقب برگردد پس اصحابش باو گویند که کجا میروی الحال که ظفر بر ایشان یافتیم شیطان گوید که من می بینم چیزی که نمی بینید من میترسم از عقاب پروردگار عالمیان پس حضرت در رسد و نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه بان یک ضربت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت خالص در زمین کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند و از هر شیعه هزار پسر از صلب او بهم رسد هر سال یک پسر و در آن

وقت دو باغ سبز که خدا در سورهٔ رحمن فرموده است که
مدهامتان نزد مسجد کوفه بهم رسد و چندان وسعت داشته
باشد که خدا خواهد و احادیث معتبره بسیار وارد شده
است در تفسیر این آیه کریمه ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون
که هر که هست مرگی و کشته شدنی برای او هست اگر پیش
از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته
شود در رجعت خواهد مرد و در احادیث معتبرهٔ دیگر
وارد است که این آیه کریمه یوم نحشر من کل امة فوجا ممن
یکذب بایاتنا یعنی در روزی که محشور کردانیم از هر امتی
کروهی از انها که تکذیب میکنند بایات ما که این ایه در باب
رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میکردانند
چنانچه دیگر فرموده که محشور میکردانیم ایشان را و
احدی از ایشان را ترک نمیکنیم و در حدیث دیگر منقول
است در تفسیر این آیه کریمه فان له معیشة ضنکا که حضرت
صادق ع فرمود که این ایه در باب ناصبیان و سنیات است

که در رجعت فضله بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث
در باب آنکه دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است که نزدیک
بقیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرق عامه و خاصه مستفیض
است و در بعضی احادیث معراج منقول است که خداوند
عالمیان بحضرت رسول ص فرمود که یا محمد علی اخر کسی است
که قبض روح او خواهم کرد از امامان و اوست دابة الارض
که با مردم سخن خواهد گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد
شده است که هر که در رجعت زنده شود عمرش بعد از ان
دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده
است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که حضرت امیر المؤمنین با حضرت امام حسین
علیهما السلام بیک رجعت خواهد فرمود و از جمیع بنی امیه و
معویه و آل معویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد
کشید پس خدا زنده کند سی هزار کس را از یاوران او از اهل
کوفه و از سایر مردم هفتاد هزار کس و در صفین با معویه

کرزنده شده اند ملاقات کند در همان موضعی که در اول
ملاقات واقع شده بود ومعویه واصحابش را همگی بقتل
رساند پس دیگر زنده شوند وایشانرا با فرعون وال فرعون
ببد ترین عذابها معذب کرداند پس بار دیگر حضرت امیر
المؤمنین با لحضرت پیغمبر کردد وجمیع پیغمبران ظاهر شوند
وحضرت رسول صلعم علم خودرا بانحضرت بدهد وانبیا همه در
زیر علم او باشند واورا خلیفه کرداند در زمین وسایر
امامان عاملان ونایبان انحضرت باشند در اطراف عالم
وخدارا مردم در زمین بدون تقیه وعلانیه عبادت
کنند وحق تعالی به پیغمبر عطا فرماید چند برابر پادشاهی
جمیع اهل دنیا از اول دنیا تا اخر دنیا تا انکه بعمل ایمان و عدل
که در قران با انحضرت فرموده که او را بر جمیع دینها غالب
کرداند ودر روایت دیگر منقولست که چون نزدیک
قیام قائم ال محمد شود در ماه جمادی الاخره وده روز
از ماه رجب باران شود که خلایق مثل ان ندیده باشند

پس بار

پس ازان باران کوشتهای مؤمنان وبدنهای ایشان در قبرهاشان
برویند وگویا می‌بینم ایشان را که از جانب جهینه آیند و
خاک از سرهاشان ریزند ودر حدیث دیگر مرویست که
چون حضرت قائم ع بیرون اید از پشت کوفه با او بیست و
هفت کس از مردکان که زنده باشند همراه باشند پانزده نفر
از قوم موسی که مردم را هدایت بحق میکردند وبحق عدالت
مینمودند وهفت نفر اصحاب کهف ویوشع بن نون وصی
موسی وسلمان فارسی وابودجانه انصاری ومقداد ومالک
اشتر پس ایشان یاوران او وحاکمان او باشند در شهرها
وایضا منقولست که چون انحضرت ظاهر شود بقبر هر
مؤمن ملکی بیاید وبگوید امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی
زنده کردانیم ترا که باو ملحق شوی واگر خواهی در نعیم پروردگار
خود بمان تا روز قیامت واز حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که چون حضرت رسول صلعم رجعت نماید پنجاه
هزار سال در رجعت پادشاهی کند وحضرت امیر المؤمنین

چهل و چهار هزار سال و در احادیث معتبره وارد شده است
که سؤال کردند از آنحضرت از تفسیر این آیه ان الذی فرض
علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی آنکسی که قرآن را بر تو
واجب کرده است تو را بر میگرداند بمحل باز گشت حضرت فرمود
که والله که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و امیر
المؤمنین صلوات الله علیهما هر دو بدنیا بر گردند و در نجف
اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در آنجا مسجدی بنا کنند
که دوازده هزار در داشته باشد و ابو جعفر طوسی ره از
بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار
سال است بیست هزار سال از سایر مردم است و هشتاد
هزار سال مدت ملک آل محمد است و پادشاهی ایشان
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود که گویا
می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ
بر آن زده باشند مزین بانواع جواهر چند و حضرت امام
حسین ع بر آن تخت نشسته باشد و در دور و کنار او

نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج بدیدن آنحضرت
آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که
ای دوستان من هرچه خواهید از من سؤال کنید که بسیار
آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید امروز
روزیست که هیچ حاجت از حاجات دنیا و آخرت سؤال
نکنید مگر آنکه او برآورد و طعام و آب ایشان از بهشت از برای
ایشان آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است که پیش
از قیامت در زمان حضرت قائم ع جمعی از نیکان بسیار
نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای آنکه
بدولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن شود بعضی
از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان
از برای آنکه آزار بکشند و آن دولتی که نمیخواستند باهل
بیت برسد اضعاف آن از دست ایشان بر بینند و نیکان
از ایشان انتقام بکشند و اما سایر مردم در قبرها میمانند
تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث بسیار

وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسیکه محض
ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق پس ایشانرا
بحال خود میگذارند و اینکه غیر نیز دلالت بر رجعت دارد
چنانچه دانستی و اکثر علمای ما دعوای اجماع بر حقیت
رجعت کرده اند مثل محمد بن بابویه در رساله اعتقادات
و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان
از اکابر علمای امامیه و همیشه میان شیعه و مخالفین در
این مسئله نزاع بوده است و سنیان در این باب بر ایشان
طعن میزده اند و ایشان جوابهای شافی میگفته اند
و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند و شیخ
نجاشی ره در کتاب رجال نقل کرده است که ابو حنیفه
بنزد مؤمن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بر
سبیل سخریه گفت که تو چون برجعت اعتقاد داری
پانصد درهم بمن قرض بده تا در رجعت بتو پس دهم او
جواب گفت که تو ضامنی بده که بصورت آدم بر خواهی

گشت

گشت بلکه بصورت میمون و خوک بر گردی و شیخ ابن بابویه
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت
صادق ع که از ما نیست کسیکه ایمان برجعت ما نداشته
باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار
قریب بدویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای
امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام
هر که را شکی باشد بان کتاب رجوع کند و احادیث در باب
رجعت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین صلوات
الله علیهما باعتقاد حقیر فقیر متواتر است و در باب رجعت
سایر ائمه نزدیک بتواتر و آنچه در این رساله ایراد نمودیم
برای منصف کافی است والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم **حدیث چهاردهم** شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر
از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع روایت
کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد
از ایشان امام ایشان پس خوشا حال جمعی که در آن بر اعتقاد ما

حق ولایت اهل بیت علیهم السلام باقی باشند بدرستیکه کمترین ثوابی
که ایشان را باشد آنست که خداوند عالم ایشان را ندا کند که ای
بندگان من ایمان آوردید براز پنهان من و تصدیق نمودید
بغیب من پس بشارت باد شما را بثواب نیکو از جانب من به
بدرستیکه شما بندگان و کنیزان منید بحق و راستی از شما
عبادت قبول مینمایم و از شما عفو میکنم و شما را
میآمرزم و بسبب شما باران میفرستم بر بندگان و دفع
میکنم بلاها را از ایشان و اگر نه شما میبودید هر آینه عذاب
خود را بر ایشان میفرستادم راوی که عرض و ملازم خا
ها بودن و بروایت دیگر نقل کرده است از زراره بن
اعین که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که بدرستیکه قائم
آل محمد علیهم السلام را غیبتی خواهد بود پیش از قیام بامر قتال و
جهاد گفتم چرا فرمود که از ترس کشتن پس فرمود که ای
زراره اوست که مؤمنان انتظار ظهور او میکشند و اوست
که مردم شک در ولادت او خواهند کرد بعضی خواهند

گفت

گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است و بعضی گویند
که او غایب است و بعضی گویند که هنوز بهم نرسیده است
و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش بدو سال متولد
شده است و حق تعالی بغیبت آنحضرت شیعیان را امتحان
فرموده است و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب
بطالت و ضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آنرا
دریابم در آن زمان چه کار بکنم فرمود که اگر آن زمان را در
یابی بر این دعا مداومت نما اللهم عرفنی نفسک فانک ان
لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک
ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک
ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی و در حدیث معتبر دیگر
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمود
که در ما خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای
رسول خدا بدرستیکه اهل زمان غیبت آنحضرت که قائل
بامامت او باشند و انتظار او کشند و بهترین اهل هر زمانی

بود زیرا که حق تعالی بایشان عطا فرموده است از عقول
و افهام و معرفت و شناسائی آنقدر که غیبت نزد ایشان
بمنزلهٔ مشاهده گردیده است و ایشان در آن زمان ثواب
جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول صلعم در پیش
روی آنحضرت با دشمنان او جهاد میکردند بشمشیر ایشانند
صاحبان اخلاص بحقیقت و ایشانند شیعیان ما براستی
و ایشانند خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان و آشکار
فرمود که انتظار فرج کشیدن بهترین فرجهاست و در
احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد بامامت
صاحب الامر داشته باشد و انتظار فرج آنحضرت کشد
بمنزلهٔ کسی است که در زیر علم آنحضرت باشد بلکه بمنزلهٔ
کسی است که در میان خیمهٔ آنحضرت باشد بلکه بمنزلهٔ کسی است
که در خون خود دست و پا زند در جهاد فی سبیل الله
و در روایت معتبر از حضرت صادق عم منقول است که
زود باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود

و نجات

و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعای غریق را بخواند
و آن این دعاست یا الله یا رحمن یا مقلب القلوب ثبت
قلبی علی دینک و سید بزرگوار علی بن طاوس رضه در کتاب
مصباح الزائر روایت کرده است از حضرت امام جعفر
صادق عم که هر که این دعا را چهل صباح بخواند از یاوران
و انصار قائم آل محمد علیهم السلم باشد و اگر پیش از ظهور آن
حضرت بمیرد خدا او را در زمان آنحضرت زنده گرداند
و از قبر بیرون آورد که یاری آنحضرت بکند و حق تعالی
بعدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه باو عطا فرماید و هزار
گناه از نامهٔ عمل او محو نماید دعا این است اللهم رب
النور العظیم و الکرسی الرفیع و رب البحر المسجور و منزل
التوریة و الانجیل و الزبور و رب الظل و الحرور و منزل
القرآن العظیم و رب الملئکة المقربین و الانبیاء و المرسلین
اللهم انی اسالک بوجهک الکریم و بنور وجهک المنیر
و ملکک القدیم یا حی یا قیوم اسالک باسمک الذی اشرقت

به السموات والارضون یا حی یا قیوم یا حی قبل کل حی لا اله الا انت
اللهم بلغ مولانا الامام الهادی المهدی القائم بامرك صلوات
الله علیه وعلی ابائه الطاهرین من المؤمنین والمؤمنات فی
مشارق الارض ومغاربها وسهلها وجبلها وبرها وبحرها
عنی وعن والدی من الصلوات زنة عرش الله ومداد
کلماته وما احصاه علمه واحاط به کتابه اللهم انی اجدد له
فی صبیحة یومی هذا وما عشت فی ایامی عهدا وعقدا وبیعة
له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره
واعوانه والذابین عنه والمسارعین الیه فی قضاء حوائجه
والحامین عنه والسابقین الی ارادته والمستشهدین بین
یدیه اللهم ان حال بینی وبینه الموت الذی جعلته علی
عبادك حتما فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی
مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم
ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة
منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلك

بی

بمحجته وانفذ امره واشدد ازره واعمر اللهم به بلادك واحی
به عبادك فانك قلت وقولك الحق ظهر الفساد فی البر و
البحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم لنا ولیك وابن بنت
نبیك المسمی باسم رسولك حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا
مزقه ویحق الحق ویحققه واجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادك
وناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرك ومجددا لما عطل من
احکام کتابك ومشیدا لما ورد من اعلام دینك وسنن
نبیك صلی الله علیه واله واجعله من حصنته من باس المعتدین
اللهم وسر نبیك محمدا صلی الله علیه واله برؤیته ومن تبعه
علی دعوته وارحم استکانتنا بعده اللهم اکشف هذه الغمة
عن الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم یرونه بعیدا و
نریه قریبا برحمتك یا ارحم الراحمین پس دست راست بر
ران راست خود سه مرتبه بزنی و سه مرتبه میگوئی العجل
العجل یا مولای یا صاحب الزمان   تمام شد رساله مبارکه وکان
ذلك فی ۱۷ شهر ربیع الاول فی سنه ۱۲۷ فی ید ابو القاسم الحسینی

۳۳۳